



بازداشت و ضرب شتم کارگران حق طلب «هپکو» و «آذراب» را محکوم می کنیم!  
صفحه ۲

ارج گذاری به دستاورد سه دهه مبارزه علیه سکوت و انکار  
صفحه ۳



نامه مسئول هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)  
صفحه ۴



«میکونوس»، جنایتی فراموش نشدنی  
پیام به مراسم ۲۵مین سالگرد ترور دکتر صادق شرفکندی و یارانش  
صفحه ۲



در این شماره می خوانید:

- رفراندوم در اقلیم کردستان: تهدید یا فرصت؛
- کولبری، محصول سیاست تبعیض بین مناطق کشور
- پاسخ پوچ دولت روحانی به بازنشستگان!
- اصلاح طلبان و خیابان؛
- رفراندوم، گرفتاری جدید جمهوری اسلامی؛
- آی ملت، به داد ما برسید!
- راهبرد جدید آمریکا در افغانستان و واکنش دیگر قدرت ها
- همه پرسى استقلال کردها یک پیشرفت خوشایند نیست



## بازداشت و ضرب شتم کارگران حق طلب «هپکو» و «آذرب» را محکوم می کنیم!

ماموران سرکوبگر جمهوری اسلامی دیروز به صفوف کارگران «هپکو» و «آذرب» اراک هجوم بردند و تعدادی از کارگران معترض که در این تجمع شرکت داشتند را مجروح و مضراب و شمار نامعلومی را نیز بازداشت نمودند.

طی ۶ ماه گذشته، چندمین بار است که کارگران این دو واحد تولیدی در اعتراض به عدم دریافت دستمزدهای و سایر مطالبات صنفی‌شان دست به تجمع می‌زنند؛ صدها کارگر شرکت کننده در این حرکت اعتراضی جمعی، در حالی مورد هجوم نیروهای امنیتی قرار گرفتند که مهم‌ترین خواستشان پرداخت دستمزدهای پرداخت نشده طی ۶ ماه گذشته است. کارفرمایان این دو واحد کلان صنعتی نیز به رغم وعده‌هایی که در پی اعتراضات پیشین به کارگران داده بودند، عمل نکردند.

کارگرانی که به خاطر عدم دریافت دستمزدهایشان از هر سو در مزیقه و فشار قرار داشتند، پس از مشاهده خلف وعده‌های پیاپی کارفرمایان و بی‌عملی مسئولین دولتی و اداره کار نسبت به وضعیتشان بار دیگر در زیر پل راه آهن اراک برای پیگیری مطالباتشان تجمع نمودند؛ که با هجوم ماموران امنیتی مواجه شدند.

تکرار اعتصابها و اعتراض‌های کارگران این کارخانه‌ها که از پشتیبانی مردم اراک و عموم کارگران ایران نیز برخوردارند، مؤید آن است که مسئولین و کارفرمایان با توسل به سرکوب نمی‌توانند اعتراضات حق‌خواهانه کارگرانی را که دیگر نمی‌خواهند، «زیر بار ستم» کار و زندگی کنند خاموش سازند.

ما ضمن حمایت قاطع از حرکت اعتراضی و مطالبات حق طلبانه کارگران «هپکو» و «آذرب» اراک و محکوم نمودن ضرب و شتم کارگران به خاطر طلب حق و حقوقشان، خواهان رسیدگی عاجل به مطالبات کارگران معترض، آزادی بی‌قید و شرط کارگران دستگیر شده و مجازات عوامل تعرض به کارگران و جلوگیری از دخالت نیروهای امنیتی در تجمعات صنفی و رعایت اکید حق اعتصاب و سایر حقوق سندیکایی و شهروندی کارگران هستیم.

**گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**

۲۹ شهریور ۱۳۹۶

## «میکونوس»، جنایتی فراموش نشدنی



### پیام به مراسم ۲۵مین سالگرد ترور دکترو صادق شرفکندی و یارانش

برگزاری مراسم همه ساله برای زنده یاد صادق شرفکندی و یاران او اقدامی است شایسته و موجب ارج بسیار.  
زیرا:

یاد می‌دارد قتلی فجیع به نام جمهوری اسلامی را چونان نمادی ماندگار از ستمگری و جنایت؛

در گرامیدشت خاطره مبارزان نامداری که جان بر سر آزادی و احقاق حق ملی کردستان گذاشتند؛

در بزرگداشت شرفکندی که رفع ستم از کردستان را بر بستر دموکراسی برای ایران می‌جست؛

در احترام به رهبری که زندگی‌اش به تلاش صمیمی در راه اتحاد نیروهای دموکراتیک گذشت.

به یاد داریم و فراموش نخواهیم کرد که این همانا "جنایت میکونوس" بود که بدل به مهمترین سند بین‌المللی شد علیه حکومتی که مخالفین خود در خارج از کشور را بی‌محابا می‌کشت. سندی که سرانجام دست حکومتگران آمر قتل تبعیدیان و مهاجرین از کشور را کوتاه نمود. زندگی و مرگ شرفکندی هر دو خدمت او بود به آزادی و دموکراسی.

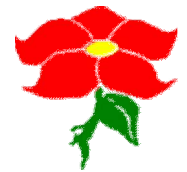
ما در این بیست و پنجمین سالگرد «جنایت میکونوس»، ضمن محکوم کردن آمران و عواملان این ترور در جمهوری اسلامی، بار دیگر خاطره زنده‌یادان دکترو صادق شرفکندی، فتح عبدلی، همایون اردلان و نوری دهکردی را گرامی و بزرگ می‌داریم و به نام و یادشان درود می‌فرستیم. ما با حزب دمکرات کردستان ایران و همه آنانی که داغدار این جنایت هستند ابراز همدردی کرده و همبستگی خود در مبارزه علیه هرگونه تبعیض و از جمله تبعیض ملی در کشورمان را با این دوستان ابراز می‌داریم. نام و خاطره شرفکندی و یارانش ثبت جاودانه تاریخ مبارزات آزادیخواهانه ایران و کردستان ایران است.

**هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**

۲۶ شهریور ۱۳۹۶ (۱۷ سپتامبر ۲۰۱۷)

**گرامی باد نام و یاد جانبختگان مبارزه در راه رسیدن به ایرانی آزاد و آباد**

## امسال هم میلیون‌ها کودک و نوجوان از تحصیل بازمی‌مانند!



### به مناسبت اول مهر روز بازگشایی مدارس

اول مهر زنگ‌های مدارس و دانشگاه‌ها به صدا درمی‌آیند و با خود طنین صدای شادمان کودکان، نوجوانان و جوانان میهن برای تحصیل و فراگیری علم و دانش را به ارمغان می‌آورند.

در سال تحصیلی جدید، بیش از ۱۲,۵ میلیون دانش‌آموز، بیش از یک میلیون معلم و ۴ میلیون دانشجو با شور و امید در کلاس‌های درس حاضر می‌شوند. ما این روز خجسته را به همه دانش‌آموزان و دانشجویان، خانواده‌ها، معلمان و استادان دانشگاه‌ها تبریک می‌گوییم.

امسال هم پسان سال‌های گذشته هم‌زمان با این شور و اشتیاق، در آنسوی دیوار مدارس هزاران کودک آرزومند تحصیل با حسرت و با چشم‌مانی گریان، در چهارراه‌ها و کارگاه‌ها، برای لقمه نانی به‌اجار از دنیای کودکی جدا شده و بسیار زود و نابهنگام وارد بازار کار شده و مورد استثمار قرار می‌گیرند. کودکان کار و کودکان خیابانی بی‌پناه‌ترین و آسیب‌پذیرترین گروه اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

قریب به چهار دهه است که تاریک‌اندیشان بر آموزش و پرورش تسلط یافته‌اند. آن‌ها با نشان دادن خرافه به جای علم، ارائه تصویری مخدوش از تاریخ ایران به دانش‌آموزان، سرکوب خلاقیت‌های هنری کودکان و نوجوانان، جدایی دختران و پسران و بسیاری اقدامات دیگر، نظام آموزش کشور را با مشکلات عدیده روبرو ساخته‌اند. ریشه این برخورد در نگرش ایدئولوژیک، دخالت دین و حوزه‌ها در امر آموزش نهفته است در جمهوری اسلامی مراکز آموزشی همواره کانون چالش بین نیروهای تاریک‌اندیش و روشنگر بوده است. نگاه تاریک‌اندیشانه و خرافاتی، همچنان بر امر آموزش در مدارس و دانشگاه‌ها سنگینی می‌کند. معلمین معترض و دانشگاهیان منتقد یا به بند کشیده شدند و با اخراج و بازنشسته گردیدند.

بحران اقتصادی، فقر و طبقاتی شدن نظام آموزشی، به بی‌سوادی میلیون‌ها کودک و نوجوان، ترک تحصیل بیش از هفت میلیون کودک و نوجوان زیر هیجده سال انجامیده است. خانواده این کودکان قادر نیستند هزینه آموزش و دفتر و قلم و کتاب آن‌ها را تأمین کنند. در شهرهای بزرگ ایران، آموزش عمومی روزبه‌روز بیشتر جنبه کالایی می‌یابد و شکاف سطح تحصیل بین مدارس دولتی و غیر دولتی افزایش می‌یابد.

حق آموزش به زبان مادری یک حق انسانی و حقوق بشری است که در اسناد و معاهدات حقوق بشری از جمله اعلامیه جهانی حقوق زبانی، منشور زبان مادری، اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی، زبانی، مذهبی، کنوانسیون حقوق کودکان، منشور بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و ... بر آن تأکید شده است. این حق طبیعی و انسانی در جمهوری اسلامی ایران نادیده گرفته می‌شود. امسال هم پسان سال‌های پیشین تعداد قابل‌توجهی از فرزندان این کشور را که به ملیت‌های ترک، کرد، بلوچ، عرب، ترکمن و غیره تعلق دارند از حق ابتدایی آموزش به زبان مادری محروم هستند.

در جمهوری اسلامی، به‌پایان حق تحصیل در دانشگاه‌ها و استخدام دولتی را ندارند و اگر هم دست به ایجاد "دانشگاه‌های مخفی و یا خانگی" بزنند به شدت با آن‌ها برخورد شده و دست‌اندرکاران آن‌ها را به زندان می‌اندازند. در ایران میلیون‌ها افغان و یا افغان تبار زندگی می‌کنند. فرزندان آن‌ها از حق آموزش حتی آموزش ابتدایی محروماند.

ما بر این باوریم که اکنون بیش از هر زمان دیگر، توجه ویژه به امر آموزش، حذف امر پرورش از وزارت آموزش و پرورش، اختصاص بودجه لازم برای مراکز آموزشی، بازنویسی کتاب‌های درسی و حذف نگرش واپس‌گرا و خرافاتی از کتاب‌ها، تغییرات در کادر وزارتخانه‌های آموزش و پرورش و آموزش عالی، توجه اکید به کودکان کار و کودکان خیابان، باید در اولویت کارهای دولت آقای روحانی قرار گیرد. ما بر تأمین برنامه زیر در امر آموزش تأکید داریم:

- بهره‌مند شدن همگانی از حق تحصیل رایگان؛
- تأمین ایمنی مدارس و اماکن آموزشی؛
- مبارزه با پدیده ننگینی به نام «کودکان کار» و «کودکان خیابانی»؛
- استقلال مدارس و نظام آموزشی از حوزه‌ها و مراکز دینی؛
- ایجاد فضای سالم و امن برای تحصیل و اندیشیدن در مدارس و محیط‌های آموزشی؛
- آموزش به زبان مادری؛
- پایان دادن به بی‌عدالتی نسبت به ثبت‌نام و آموزش شهروندان بهایی و نیز کودکان مهاجر افغان و برداشتن همه موانع تحصیل آنان در مدارس ایران؛
- ارتقای کیفی کتاب‌های درسی و امکانات آموزشی
- ما ضمن آرزوی موفقیت برای دانش‌آموزان و دانشجویان میهنمان در این سال تحصیلی، امیدواریم که سال آینده شاهد حضور همه کودکان و مشتاقان به تحصیل در مدارس باشیم.

**گروه کار جوانان سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)**

۲۱ شهریور ۱۳۹۶ برابر با ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۷

**امر توسعه پایدار نیازمند حفاظت از طبیعت و محیط زیست برای سلامت نسل امروز و بقای نسل‌های آینده است**



## نامه مسئول هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به آقای دونالد توسک، رئیس شورای اروپا  
 به آقای ژان کلود یونکر، رئیس کمیسیون اروپا  
 به آقای آنتونیو تاجانی، رئیس پارلمان اروپا  
 به خانم فدیکا موگرنی، نماینده عالی اتحادیه اروپا برای امور خارجی و سیاست امنیتی  
 به آقای دیوید مک الیستر، رئیس کمیته امور خارجه، پارلمان اروپا  
 به آقای پیر آنتونیو پانزری، رئیس کمیته فرعی حقوق بشر، پارلمان اروپا  
 به آقای یانوش لواندوفسکی، رئیس هیئت نمایندگی برای روابط با ایران، پارلمان اروپا

هفدهم سپتامبر ۲۰۱۷

آقایان محترم، خانم محترم

چند هفته پیش، شماری از زندانیان سیاسی در ایران، شامل کارگران، روزنامه‌نگاران، فعالان اتحادیه‌ای، معلمان و نیز فعالان سیاسی و حقوق بشری به‌عنوان آخرین راه اعتراض علیه شرایطی که در آن نگهداری می‌شوند، دست به اعتصاب غذا زدند. شماری از آنان هنوز در اعتصاب غذا به سر می‌برند. جان آنان در خطر است. اعتصاب غذا زمانی آغاز شد که مدیریت زندان گوهردشت در نزدیکی تهران تصمیم گرفت ده‌ها زندانی سیاسی را به بندی از زندان منتقل کند که امکان برخورداری از نور طبیعی و هوای تازه در آن نیست. در جریان این انتقال، اموال زندانیان توسط مقامات زندان مصادره یا نابود شد.

این اقدام سرکوبگرانه به سایر شرایط غیرقابل تحمل زندان‌های سیاسی افزوده شد. زندانیان از خدمات پزشکی لازم محروم‌اند. شرایط بهداشتی در زندان‌های ایران تحمل‌ناپذیر است. گاه ده‌ها زندانی در اتاق‌های کوچک نگهداری می‌شوند. این شرایط، نقض حقوق بشر و حتی نقض قوانین خود جمهوری اسلامی ایران است.

ما اکیداً از شما می‌خواهیم صدای اعتراض خود را علیه رفتار غیرانسانی با زندانیان سیاسی ایران بلند کنید. ما پشتیبانی شما از خواست‌های زندانیان سیاسی در حال اعتصاب غذا را خواهیم. ما اکیداً از شما می‌خواهیم توجه به خواست‌های زندانیان را مطالبه کنید.

ما همچنین از شما می‌خواهیم که خواستار دسترسی مقامات حقوق بشری اتحادیه اروپا و نیز خانم عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه ملل متحد در امور حقوق بشر در ایران، به زندانیان سیاسی در ایران به‌منظور شنیدن خواست‌های آن‌ها شوید.

با احترام،

بهروز خلیق

مسئول هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

## ارج‌گذاری به دستاورد سه دهه مبارزه علیه سکوت و انکار

پیام به مراسم بزرگداشت جانباختگان فاجعه ملی ۱۳۴۷، شهریور ۱۳۹۶، برلین



### دوستان و رفقای عزیز،

ما گرد آمده‌ایم تا در بیست و نهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران، یاد زنان و مردانی را گرامی داریم که در آن فاجعه هولناک جان بر سر وفای به عهد نهادند.

در سه دهه‌ای که از این فاجعه می‌گذرد، رژیم جمهوری اسلامی از هیچ تلاش برای به فراموشی سپردن فاجعه فروگذار نکرد. بدین منظور حکومت ایران در سه دهه اخیر سیاست انکار و سکوت را پیش برد.

اما کوشش بی‌وقفه بازماندگان جان‌باختگان و نیز نیروهای آزادیخواه، سیاست انکار و سکوت را با شکست تمام عیار مواجه کرد. اکنون که این سیاست شکست خورده است، بسیاری از مقامات آن روز و امروز حکومت ناگزیر شده‌اند به توطئه سکوت پایان دهند و در پی توجیه جنایت هولناک سال ۶۷ برآیند.

مشی تبلیغاتی حکومت این است که وانمود کند اولاً همه جان‌باختگان وابسته به سازمان مجاهدین خلق ایران بوده‌اند و ثانیاً علت اعدام آنها شرکت در اقدامات مسلحانه بوده است.

همان‌گونه که ما در بیانیه مشترک سه جریان چپ اعلام کردیم: «این دو دروغ بزرگ نیز بسیار زودتر از آن که سران حکومت گمان می‌کنند نزد همگان رسوا خواهد شد. یاد و نام صدها تن از اعضا و هواداران احزاب و سازمان‌های چپ که در سال ۱۳۴۷ اغلب پس از تحمل سال‌ها زندان اعدام شدند، زنده است و هیچ کس را یارای به فراموشی سپردن آنان نیست. تقریباً همه آنها در حالی اعدام شدند که قبلاً در خود دادگاه‌های رژیم به حبس محکوم شده بودند. حکومت پس از قتل عام زندانیان مجاهد، آنها را نیز به قتل رساند.» و همچنین «کیست که نداند هزاران عضو و هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران نیز که در سال ۱۳۴۷ اعدام شدند محکومیت‌های زندان داشتند.»

برای شما دوستان و رفقای عزیز در کوشش برای تحمیل شکست‌های دیگری به رژیم و رسوایی دروغ‌های سران حکومت، موفقیت آرزومندیم. بگذارید در این مبارزه کماکان در کنار خانواده‌های قربانیان و همه کسانی قرار گیریم که در دهه‌های گذشته به دفاع از حقیقت برخاستند.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۸ شهریور ۱۳۹۶ (۹ سپتامبر ۲۰۱۷)

## رفراندوم در اقلیم کردستان: تهدید یا فرصت

### سیامک سلطانی



#### یادداشت سیاسی کارآرایان

با نزدیک شدن ۲۵ سپتامبر، تاریخ اعلام‌شده برای برگزاری رفراندوم در «اقلیم کردستان»، شاهد تحرک‌های بسیاری در منطقه و فراتر از محدوده منطقه و نیز موج فزاینده التهاب پیرامون آن هستیم. مخالفت‌ها با برگزاری این رفراندوم، از جوانب مختلف و با انگیزه‌های گوناگون، صورت می‌گیرند. به نظر می‌رسد که شیوه ابراز مخالفت‌ها و پیش‌بینی پیامدها نیز بسته به تأثیرات احتمالی برگزاری و نتایج آن، از اعمال تحریم‌ها و قطع کمک‌های اقتصادی آمریکا و برخی کشورهای اروپایی، تا باز گذاشتن دست نیروهای شبه نظامی شیعی در ایجاد جو وحشت و ترور، علاوه بر قطع حمایت‌های سیاسی و اقتصادی، و بستن مرزها که از جانب ایران طرح گشته‌اند، تا به تقابل نظامی و بروز تنش‌های در ابعاد بزرگ، که از جانب بغداد و آنکارا به‌روشنی اعلام‌شده‌اند را شامل می‌شوند.

#### مخالفت تا حد اعلام کسب ارتش

به دنبال اعلام رفراندوم توسط مسعود بارزانی و تصویب آن در پارلمان اقلیم، و متقابلاً، رأی پارلمان عراق به محکوم کردن رفراندوم به‌مثابه حرکتی برخلاف قانون اساسی کشور، مناسبات دولت مرکزی عراق با اقلیم کردستان وارد فاز خطرناکی گردید. تا جایی که عبادی نخست‌وزیر عراق، اقلیم کردستان را تهدید به از دست دادن تمامی امتیازاتی کرد که پس از سرنگونی صدام کسب کرده بود. روشن است که در صدر این امتیازات، فروش نفت کرکوک قرار دارد که اصلی‌ترین تکیه‌گاه دولت اقلیم در سمت اعلام استقلال محسوب می‌شود. استخراج و فروش نفت کرکوک که با شرکت تعدادی از انحصار بزرگ نفتی صورت می‌گیرد، دلیل اصلی قطع سهم دولت اقلیم از بودجه کل کشور عراق، از پنج سال پیش تاکنون اعلام گردید که همچنان نیز ادامه دارد. قطع سهم دولت اقلیم از بودجه کشور، شامل نیروهای پیشمرگه دولت اقلیم نیز می‌شود که در حقیقت، بخشی از نیروهای مسلح کشور عراق به‌حساب می‌آیند. عبادی در ادامه اعلام مخالفت با رفراندوم، حتی امکان استفاده از نیروی نظامی در جهت مقابله با رفراندوم را نیز غیرمحمول ندانست.

در شرایطی تداوم حضور داعش از یکسو و از سوی دیگر حضور نیروهای القاعده در عراق، بروز تنش‌های از این نوع که پتانسیل تبدیل به تنش‌های بزرگ را با خود به همراه دارد، امید به برقراری صلح و آرامش در عراق را تبدیل به یاس خواهد کرد. لازم به ذکر است که واحدهای نظامی جریان موسوم به «طریقت نقشبندی» که در حقیقت استخوان‌بندی و مغز متفکر نیروهای سنی مذهب متحد داعش در تسخیر موصل و دیگر شهرهای عراق، محسوب می‌شدند، نیز با صدور اعلامیه‌ای مخالفت قاطعشان با رفراندوم و فراهم‌سازی زمینه جدایی تکه‌ای از خاک عراق و آمادگی خود را برای مقابله نظامی با آن اعلام کرده‌اند.

#### جهان خارج منهای ایران

تاکنون از اسرائیل به‌عنوان تنها کشوری که

روشن است که حساسیت جمهوری اسلامی ایران به آنچه در عراق به وقوع می‌پیوندد، به دلیل نقشی که در عراق پس از صدام حسین در معادلات و کنش‌های سیاسی این کشور داشته است، کمتر از ترکیه نیست. مقامات ایران، در مناسبت‌های مختلف، موضع عدم موافقت ایران با انجام رفراندوم را به اطلاع مقامات اقلیم و شخص بارزانی رسانده‌اند. علت موضع یکسان جمهوری اسلامی با ترکیه در مخالفت با برگزاری رفراندوم، روشن است. ایران نیز در بخشی از هراس ترکیه از کشاندن "شعله آتش" به خاک خود در هراس است. اما این تنها بخشی از مسئله است؛ درگیر شدن حکومت عراق در منازعه‌ای که از جمله نتایج آن از یکسو، تضعیف مواضع دولت شیعی عراق که تضعیف موقعیت ایران در عراق و در منطقه را به دنبال خواهد داشت، و از سوی دیگر، تحکیم هرچه بیشتر مواضع اسرائیل در نزدیکی مرزهای ایران، نکاتی اند که در مواجهه ایران با "معضل" رفراندوم در اقلیم کردستان، تأثیرگذارند.

نکته قابل تأکید در مواضع ایران، نگاه امنیتی - نظامی و روش برخورد نیز کاملاً مداخله‌گرانه و خشن است. دیدار سرلشکر باقری، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح از ترکیه در ماه اوت گذشته و مذاکرات او با مقامات کشوری و لشگری ترکیه در جهت امکان هماهنگی در صورت نیاز به واکنش نظامی در قبال نتایج محتمل رفراندوم، و نیز تهدید روایت‌شده از جانب سردار سلیمانی، مبنی بر "عدم اعمال کنترل بر حشد شعبی" و درنهایت سخنان شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی مبنی بر بستن مرزها و فسخ قراردادهای همکاری حکایت بر این امر دارند که یک‌بار دیگر نظامیان نقش سخنگویی وزارت خارجه ایران را برعهده گرفته‌اند. این نخستین بار نیست که دیپلماسی و امکان بررسی همه راه‌های سیاسی، جای خود را واگذار می‌کند به نگاه نظامی - امنیتی در مواجهه با معضلی که می‌توان و باید از طریق مذاکره برای آن راه‌حل یافت.

تردید در فساد دستگاه رهبری اقلیم کردستان و به‌ویژه شخص مسعود بارزانی و طایفه او که همه پست‌های کلیدی در دولت اقلیم را بر عهده دارند، وجود ندارد. اما رفراندوم حق و فرصتی است در جهت برآورده شدن آرزوی دیرین که در طول سالیان، از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است. نتایج احتمالی اعمال این حق موجب برای نفی آن - خواه توسط جمهوری اسلامی، خواه ترکیه یا هر نیروی دیگری - نمی‌تواند باشد. این نکته البته نافی اوضاع متشنج کنونی و تشدید آن در صورت برگزاری رفراندوم نیست؛ واقعیتی که برخوردی همه جانبه تر به رفراندوم را ایجاد می‌کند. تشنج و تنش نظامی در همسایگی ما، چیزی جز بیم و هراس از شعله‌ور شدن جنگی جدید، در مردم مناطق هم‌مرز کشورمان با عراق، به ارمغان نخواهد داشت؛ نیاز مردم کردستان در تمامی مناطق کردنشین چه در کشور ما و چه در کشورهای همسایه، بازگشت آرامش و زندگی صلح‌آمیز است که از طریق شناسایی حقوق ملی - قومی در یک سیستم فدرال و به‌مثابه یک شهروند برابر حقوق در محدوده همان کشورها تأمین خواهد شد.

پشتیبانی خود را از رفراندوم اعلام کرده است، یاد می‌شود. تاریخچه ارتباط اسرائیل با کردستان عراق، باز می‌گردد به سال‌های منازعات کردهای عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی با دولت‌های حاکم بر بغداد و متأثر از تحولات جاری در کاخ ریاست جمهوری عراق و نیز مناسبات عراق با کشورهای همسایه، از جمله ایران و ترکیه. انقلاب در ایران و نیز تحولاتی که در دهه نود و آغاز سده جدید در عراق و کشورهای پیرامون عراق رخ دادند، نقش دولت اقلیم را در محاسبات استراتژیک اسرائیل در منطقه، افزایش دادند.

بر اساس اخبار انعکاس یافته در رسانه‌های جمعی، آمریکا و انگلستان از طریق نمایندگان ویژه خود، در دیدار با مقامات دولت عراق و نیز مسعود بارزانی، ضمن عدم مخالفت اصولی با برگزاری رفراندوم در کلیت آن، مخالفت قاطعشان را با تاریخ برگزاری آن، یعنی ۲۵ سپتامبر، اعلام کردند. هر دو کشور به همراه فرانسه و آلمان نیز، درخواست تعلیق برگزاری رفراندوم به مدت ۲ سال را کرده‌اند؛ می‌توان حدس زد که تخمین زمانی ۲ ساله برای آمریکا و متحدان اروپایی آن، بر اساس امکان بروز تغییر و تحولات در عراق و سوریه، و جلوگیری از وقوع منازعه‌ای جدید به‌ویژه در عراق و در خاک اقلیم است که می‌تواند تداوم کار انحصارهای نفت و گاز فعال در منطقه اقلیم را تحت‌الشعاع قرار دهد.

روسیه نیز به‌مثابه میراث دار اتحاد شوروی، برغم این‌که از دیرباز رابطه حسنه‌ای با کردها و به‌ویژه کردستان عراق دارد؛ اما عدم موافقت با رفراندوم را در موضع‌گیری‌های رسمی وزیر خارجه روسیه هم در مسکو و هم در صحن سازمان ملل، اعلام کرد. روسیه از یک‌سو قصد خود در یافتن راه‌های امکان حضور در بازار نفت و گاز «اقلیم کردستان» را پوشیده نمی‌گذارد، اما از سوی دیگر، به دنبال کسب موفقیت‌هایی در "بازگشت" به رابطه با «جهان عرب»، خواهان حفظ این دستاوردها و گسترش آن است.

به‌جز نت می‌توان اذعان داشت که خشن‌ترین موضع‌گیری خارجی در قبال رفراندوم از جانب دولت ترکیه صورت گرفت. باوجود تمامی تضمین‌های ارائه‌شده از جانب مسعود بارزانی، مبنی بر عدم وجود کوچک‌ترین تهدید از جانب دولت اقلیم در قبال ترکیه، مخصوصاً پس از برگزاری رفراندوم، دولت ترکیه مخالفت قاطع خود را با انجام رفراندوم اعلام کرده و برای نشان دادن قاطعیت خود در این تصمیم، نشست شورای امنیت ملی ترکیه را که قرار بوده در تاریخ ۲۷ سپتامبر برگزار گردد، به تاریخ ۲۲ سپتامبر، جلو کشیده و هم‌زمان با آن نیز انجام مانور بزرگ نظامی در مرزهای شمالی عراق را در دستور کار قرار داده است. هرچند که دولت ترکیه این موضع خود را در پوشش "احترام به قلمرو ارضی کشور عراق"، اعلام کرده است، اما احساس خطر از سرایت "شعله آتش" استقلال‌طلبی به کردستان ترکیه، واضح و روشن در حرکات و گفتار مقامات ترکیه قابل رؤیت است.

#### ایران و اقلیم

# کولبری، محصول سیاست تبعیض بین مناطق کشور

بهر روز خلیق



## یادداشت سیاسی کارآنان

گلوله‌های ماموران حکومتی بار دیگر سینه دو تن از کولبران را شکافت و جان آن‌ها را گرفت. نام‌های دو کولبر ۴۵ و ۲۱ ساله در هفته گذشته به لیست کولبران قربانی اضافه شدند. آمار دقیقی از قربانیان کولبر وجود ندارد. اما در سال‌های گذشته بارها در رسانه‌ها و سایت‌ها خبر جان باختن کولبران منتشر شده است: کولبران بر اثر شلیک ماموران مرزی کشته می‌شوند، زیر آوار بهمن می‌مانند و جان می‌دهند، در سرما زمستان یخ می‌زنند، از کوه به پائین پرت می‌شوند، طعمه گرگ‌ها می‌گردند، پا روی مین‌های انفجاری می‌گذارند و پا زیر سنگینی بار جان می‌دهند. کولبرهایی که از سرما و بهمن در امان بمانند، از کوه پرت نشوند و با مین و شلیک گلوله مرزبانان روبرو نشوند، به فرسودگی زودرس، بیماری‌های مفصلی و استخوانی مبتلا می‌شوند.

وضعیت فاجعه‌بار کولبران را باید از زبان خودشان شنید: "کولبری که از کوه بیفته یا تیر بخوره یا روی مین بره، هیچ کس کمکش نمی‌آید. نمی‌تونن. کسی که افتاد، افتاد. وقتی از کوه بیفته پائین همه نگاهش میکنن میگن گناه داشت. یک شب گرگ دست یک کولبر را کند و برد. بقیه کمکی نکردن. نمی‌توانستن. وقتی کولبر باشی قانونی وجود ندارد. قانون طبیعت. تونستی کول را بیار. نتونستی، همانجا می‌مانی و می‌میری. باید مسیرها را بلد باشی پا روی مین نگذاری. موقعی که مامور می‌گوید ایست. همه فرار می‌کنن. هرکدام یک طرف. خدا می‌دونه این میره روی مین. اون میره خونه. اون می‌رسه، اون نمی‌رسه .... فردا می‌فهمی کی فرار کرد. کی تیر خورد. کی رفت روی مین. همه هم به خاطر ۵۰ هزار تومان. به خاطر ۴۰ هزار تومان. به خاطر ۳۰ هزار تومان....." (سالنامه اعتماد سال ۱۳۹۵ - کولبری در سرزمین سماع و بلوط).

جان باختن دو تن از کولبران، بازتاب گسترده آن در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، سئوالات زیادی را پیش کشیده است. چرا مردم کردستان و آذربایجان غربی شغلی را برمی‌گزینند که این همه مخاطرات دارد؟ چرا به شغل سنگین کولبری با دستمزد ناچیزی روی می‌آورند؟ چرا هم نوجوانان و هم پیرمردان، کار مرگبار کولبری را انتخاب می‌کنند؟ چرا علیرغم افزایش قربانیان، بر تعداد کولبران در سال‌های گذشته افزوده شده است؟ و اینکه چرا کشور ما با وجود درآمد کلان نفتی با چنین پدیده‌ای روبرو است؟ چرا در کشور ما چنین شغل‌هایی رواج پیدا می‌کند؟

حیات جمهوری اسلامی با تبعیض سرشته شده است. از تبعیض بین شهروندان تا تبعیض بین مناطق مختلف کشور. در جمهوری اسلامی امکانات کشور عمدتاً در استان‌های مرکزی متمرکز شده است. در حالیکه استان‌های مرزی از جمله کردستان با محرومیت، فقر، بیکاری گسترده و عقب‌ماندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. نگاه مرکزگرایانه عامل تشدید محرومیت در مناطق پیرامون است. "۲۸ درصد جمعیت استان کردستان بیکارند. آمار بیکاری در شهرستان‌های سقز و بانه از رقم ۴۰ درصد هم گذشته است." (سالنامه اعتماد سال ۱۳۹۵ - کولبری در سرزمین سماع و بلوط). در چنین شرایطی مردم کردستان به اجبار به شغل‌های کم‌درآمد و پرخطر چون کولبری روی می‌آورند و برای تامین معاش زندگی به هر خشونت‌ی علیه جسم و جان خود تن می‌دهند.

حکومت اسلامی کولبران را قاچاقچی به حساب آورده و ماموران حکومت با این دستاویز آن‌ها را به گلوله می‌بندند. حکومتگران می‌گویند قاچاق کالا بزرگترین مانع در مسیر اشتغال و تولید و رونق اقتصادی است. اما کولبران نه قاچاقچی هستند و نه کار آن‌ها در اقتصاد کشور خلل ایجاد می‌کند. بلکه این باندهای مافیایی و نهادهای حکومتی مثل سپاه پاسداران هستند که انبوه کالاهای قاچاقی را از مرزهای زمینی و هوایی رد می‌کنند. قاچاقچیان اصلی هر روز معادل کل بار یکسال کولبران کشور کالاهای قاچاقی بدون برخورد با مانعی وارد کشور می‌کنند. در حالی که کمر آن‌ها نه از بار ۲۰۰ کیلوئی خم می‌شود و نه سینه‌شان با گلوله شکافته می‌شود.

پاسخ سئوالات دیگر را می‌توان در اقتصاد کشور یافت. درآمد نفت که می‌تواند منبع توسعه اقتصادی کشور باشد، نه در خدمت گسترش بخش تولید کشور و اشتغال‌زایی، بلکه یا از کانال باندهای ثروت - قدرت به فعالیت‌های سوداگرانه مثل خرید و فروش زمین، فعالیت‌های دلالی و واردات کانالیزه می‌شود، یا صرف دستگاه‌های ایدئولوژیک و امنیتی و حفظ حکومت اسلامی می‌گردد. منابع کشور عمدتاً به فعالیت‌هایی اختصاص می‌یابد که غیرمولد هستند.

در حالی که نیاز اصلی کشور به کار مولد و اشتغال‌زا است. هر سال حدود یک میلیون نفر وارد بازار کار می‌شوند. اقتصاد رانتی و دلالی قادر به ایجاد یک میلیون شغل نیست. اقتصاد ناتوان و علیل کشور نمی‌تواند به نیازهای بازار کار پاسخ دهد. در چنین شرایطی ما شاهد به وجود آمدن و رشد شغل‌های مرگ‌باری مثل کولبران هستیم.

با وجود اعتراضات گسترده مردم کردستان نسبت به کشتار کولبران و طرح مسئله کولبری در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، حکومت هم چنان به سیاست‌های مخرب خود در کردستان ادامه می‌دهد. در حالی که لازم است در مورد کولبران و کردستان و دیگر مناطق محروم کشور اقدام جدی صورت گیرد.

برای برخورد با مسئله کولبران لازم است:

۱. به کشتار کولبران پایان داده شود و به کولبران نه به عنوان قاچاقچی، بلکه به عنوان انسان‌های زحمتکش که برای تامین معاش به کار مرگ‌بار تن داده‌اند، نگاه شود، معابر امن برای رفت و آمد آن‌ها در نظر گرفته شود و برای بیمه کردن آن‌ها اقدام ضرور صورت گیرد.
۲. تبعیض بین مناطق کشور متوقف شود، سیاست مرکز محور تغییر پیدا کند، توسعه مناطق دور از مرکز به عنوان یکی از محورهای اصلی برنامه‌های توسعه منظور گردد و بودجه لازم برای آن اختصاص یابد. برای سرمایه گذاری در مناطق محروم، لازم است امتیازهایی در نظر گرفته شود.
۳. نگاه امنیتی رژیم نسبت به کردستان و مسئله کرد تغییر پیدا کند.
۴. اقتصاد کشور از رانت خواری، دلالی و سوداگری به اقتصاد مولد و اشتغال‌زا تغییر پیدا کند.

**فعال شدن جنبش‌های اجتماعی، ضرورت امروز جامعه ما است**

## پاسخ پوچ دولت روحانی به بازنشستگان!



### صادق کار

**بهانه های وزیرکار، نهانویان و سایر مسئولان ذی ربط دولتی برای عدم افزایش مستمری بازنشستگان تحت پوشش تامین اجتماعی این است که اجتماعی برای این کار کافی نیست**

بازنشستگان که جهت اعتراض به سیاست های ضد کارگری حاکم بر وزارت کار و تامین اجتماعی به تهران آمدند و در آن مطالبات واقعی بازنشستگان را مطرح کردند، گواهی روشنی بر به سر آمدن این دوره و آغاز دوران تازه ای دارد. نمایندگان کارگران دیگر نه از میان تشکل های کارگر فروش وابسته به قدرت بلکه از میان تجمع هایی امثال تجمع مستقلانه بازنشستگان که در روز ۲۵ شهریور در مقابل "تالار وحدت" برگزار شد، بیرون خواهند آمد.

اگر دولت بدهی های کلانی را که به تامین اجتماعی دارد بپردازد و کنترل امور تامین اجتماعی را به نمایندگان صاحبان واقعی سرمایه های این سازمان وانهد و به سوء استفاده های مالی مسوولان دولت از دارایی های صندوق تامین اجتماعی خاتمه دهد، این سازمان قادر خواهد شد به تعهداتی که در قبال اعضایش به عهده دارد، بخوبی عمل کند. تاوان این سوء استفاده ها و نبود مدیریت ها را باید عوامل آن ها بدهند و نه صاحبان سرمایه های غارت شده.

مستمری بازنشستگان تحت پوشش تامین اجتماعی این است که بنیه اقتصادی سازمان تامین اجتماعی برای این کار کافی نیست. از طرف دیگر نوریخش در قسمتی از سخنرانی اش به همین مناسبت که در "مجموعه فرهنگی ورزشی نگین" ایراد کرد، افزایش مستمری ها را منوط به بازپرداخت بدهی های دولت به تامین اجتماعی نموده و گفته است: "دولت باید سالانه ۱۰ درصد از بدهی خود را به تامین اجتماعی پرداخت کند، که اگر این دو محقق شود گام جدی در راستای بهبود وضعیت حقوقی بازنشستگان برداشته ایم".

**سوء استفاده های کلان مالی مدیرانی امثال سعید مرتضوی ها و تضعیف الزام رعایت قوانین کار و تامین اجتماعی توسط کارفرمایان و هم دستنی و هم راهی نمایندگان تشکل های فرمایشی کارگری با مدیران تامین اجتماعی و وزیرکار هر یک سهمی در تضعیف بنیه مالی این سازمان داشته و دارد**

همان طور که از پیش هم معلوم بود و این گفته نوریخش هم بر آن تأیید دارد، مهمترین دلایل ضعف بنیه مالی سازمان تامین اجتماعی برداشت های پیوسته و خود سرانه دولت ها از صندوق این سازمان طی ۲۸ سال گذشته و تامین بخش هنگفتی از هزینه طرح درمان دولت از جیب کارگران و به واقع غارت دارایی های آن بوده است. در دوره روحانی و وزارت ربیعی و مدیریت نوریخش علاوه بر تداوم برداشت مستقیم از صندوق بخشی هم برای تامین برنامه درمان دولت که بایستی از بودجه دولت تامین می شد، برداشته شده است. هم چنین دولت مقدار کلانی از بابت سهم حق بیمه اش را به صندوق واریز نکرد، همین رفتار دولت موجب گردیده که بسیاری از کارفرمایان نیز از واریز کردن پول بیمه های کارگران شان به حساب صندوق تامین اجتماعی سر باز بزنند و همه این ها در کنار عوامل دیگری مانند، کنترل مدیریت دولتی بر امورات تامین اجتماعی، سوء استفاده های کلان مالی مدیرانی امثال سعید مرتضوی ها و تضعیف الزام رعایت قوانین کار و تامین اجتماعی توسط کارفرمایان و هم دستنی و هم راهی نمایندگان تشکل های فرمایشی کارگری با مدیران تامین اجتماعی و وزیرکار هر یک سهمی در تضعیف بنیه مالی این سازمان داشته و دارد.

اینها چیزهایی نیستند که بازنشستگان و حامیان حلقه به گوش ربیعی که در مراسم تشریفات این چنینی جز معرکه گردان های همیشگی بوده و هستند از آن ها بی اطلاع باشند. ولی چون اساسا خود بخشی از سیستمی هستند که این بلا را بر سر تامین اجتماعی آورده اند، با فرافکنی کوشش می کنند اذهان بازنشستگان را به سوی دیگری غیر از عوامل اصلی شان منحرف کنند، ولی خوشبختانه زمانه این بازی ها در اثر افزایش آگاهی های زحمتکشان در حال به سر آمدن است و دیگر کمتر کسی فریب این ترفندها را می خورد. تجمع بالغ بر ۲ هزار تن از

در هفته گذشته علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه، محمد نهانویان معاون اقتصادی روحانی و سید تقی نوریخش مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی، و تعدادی از مسئولان به اصطلاح تشکل های بازنشستگان، بمناسبت روز خانواده و تجلیل از بازنشستگان با شرکت در یکی دو تجمع فرمایشی که به همین مناسبت در تهران برگزار شد، شرکت و سخنرانی کردند. در حالی که اکثر بازنشستگان شرکت کننده در این تجمع ها که گزینه هم شده بودند، انتظار داشتند مسئولان وزارت کار و تامین اجتماعی در این روز برنامه جدید شان برای بازنشستگان پس از تشکیل دولت جدید را اعلام کنند و ببینند که مسئولان دولت می خواهند، با حقوق های زیر خط فقرشان چه کنند و بقول خودشان چگونه از بازنشستگان "تکریم" نمایند، ولی در پایان با دستانی خالی به خانه هایشان برگشتند.

علی ربیعی و سید تقی نوریخش در این مراسم به جای افزایش مستمری و بهبود خدمات پیوسته روبه سقوط خدمات بیمه ای، قول اعزام عده ای از بازنشستگان به عتبات عالی در سال جاری را دادند و بجای "تکریم" از بازنشستگان با تعریف از عملکرد خودشان روز تجلیل از بازنشستگان را به تجلیل از تبدیل خودشان تبدیل نمودند! بهبود قدرت خرید و افزایش حقوق های زیر خط فقر به آینده نامعلوم حواله داده شد. در عوض اما ربیعی قول داد خدمات بیمه تکمیلی را که در واقع بنوعی خصوصی شدن بخشی از خدمات درمانی است که هزینه اش را خود بازنشستگان و بیمه شدگان می پردازند و هزینه ای برای تامین اجتماعی هم ندارد، با مشارکت خود بازنشستگان توسعه دهد!

**نمایندگان کارگران دیگر نه از میان تشکل های کارگر فروش وابسته به قدرت بلکه از میان تجمع هایی امثال تجمع مستقلانه بازنشستگان که در روز ۲۵ شهریور در مقابل "تالار وحدت" برگزار شد، بیرون خواهند آمد**

بنا به گزارش روزنامه همشهری در ۲۵ شهریور محمد نهانویان، معاون اقتصادی رئیس جمهور هم در همایشی که بهمین مناسبت در "پژوهشگاه نفت" نفت برگزار شد، ضمن تأیید سقوط ۶۷ درصدی قدرت خرید بازنشستگان، افزایش مستمری در کوتاه مدت خیانت به جامعه بازنشستگی دانسته و با آن مخالفت نموده. موضع معاون اقتصادی روحانی، وزیر کار و مدیر عامل تامین اجتماعی حاکی از آن هستند که دولت قصد ندارد مستمری های چند مرتبه زیر خط فقر بازنشستگان را در آینده نزدیک افزایش دهد.

بهانه های وزیرکار، نهانویان و سایر مسئولان ذی ربط دولتی برای عدم افزایش

### بولتن کارگری شماره ۲۰۲

- **تحلیل هفته:** پاسخ پوچ دولت روحانی به بازنشستگان؛

- **یادداشت:** زندانیان اعتصابی؛ نمادی از مبارزه جنبش مدنی و کارگران ایران؛

- **از تجربه دیگران:** آینده جنبش اتحادیه های صنفی در مالزی (قسمت پنجم)؛

- **دیگر کشورها:** کشاورزان شالیزارهای کلمبیا در اعتصاب؛

- **از جهان کار:** آینده کار، چنان که می خواهیم (بخش اول)؛

- **گفتگو:** مصاحبه با محمود بهشتی لنگرودی پیش از بازداشت؛

- **اطلاعه ها:** بیانیه مشترک انجمن های صنفی کارگران ساختمانی؛

### تیتراخبار

**گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**

## اصلاح طلبان و خیابان فرخ نعمت‌پور



محمد رضا تاجیک فعال اصلاح طلب در مصاحبه‌ای با آرمان امروز از به میدان آمدن جریان سوم می‌گوید، از اینکه اساساً گفتمانی به نام گفتمان اعتدال وجود خارجی ندارد و روحانی و دولتش در حقیقت یک دولت بوروکراتیک هستند با ماموریت احیای اقتصاد و بدون هیچ گونه توجهی به امر توسعه سیاسی و فرهنگی.

با خواندن متن گفتگوی تاجیک متوجه می‌شویم که علاوه بر نقدی که در فضای سیاسی کشور بر گفتمان اصولگرایی در خصوص بحران و عدم نوگرایی آن مطرح می‌شود، گفتمان اصلاح طلبی هم به همین درد مبتلا شده است. در واقع اصلاح طلبی بعلت نگاه صرف به قدرت، عدم نوسازی خود و جذب نیروی جوان، بویژه در بعد اندیشه و ایده‌نولوژی، به همان سرنوشت اصولگرایان دچار شده است. تاجیک هیچ بعید نمی‌داند که از درون و برون این دو گفتمان، خرده‌گفتمان‌هایی دیگر بروز کنند (در دهه پنجم بعد از انقلاب) که آن دوی دیگر را به حاشیه برانند. در نگاه او هم امکان حضور گفتمان‌های رادیکال وجود دارند و هم گفتمان‌هایی که نیمی سکولار و نیمی از جنس دیگر خواهند بود.

پس با این حساب با توجه به عدم جوابگوئی اصلاح طلبی و اصولگرایی در جامعه ایران، و نیز قلابی بودن گفتمان اعتدالگرایی که در اساس یک نگاه بوروکراتیک به امر تغییر در سطح کشور بر اساس یک بینش اقتصاددینست و کاری به امر توسعه سیاسی و فرهنگی ندارد، و نیز بر اساس نیاز و ضرورت کشور به تغییر که لازمه مکانیزم درونی هر جامعه‌ای است، بناچار اگر گفتمان اصلاح طلبی خود را نو نکند (چه در بعد اندیشه و چه در بعد جذب نیروی جوان)، کشور بسوئی دیگر خواهد رفت.

در افکار محمد رضا تاجیک چنانکه ملاحظه می‌کنیم نوعی دترمینیسم مشاهده می‌شود که بنیان‌های خود را از ضرورت تغییرات عینی کسب می‌کند. اما در عین حال او از نظر دور نمی‌دارد که رادیکالیسم احتمالی آینده از جمله برآیندی باشد از جانب خرده‌گفتمان‌های مربوط به اصولگرایان. با این حساب کشور با امکان حضور دو رادیکالیسم در آینده مواجه خواهد بود: رادیکالیسم اصولگرایی و رادیکالیسم سکولاریستی.

در این گمانی نیست که بروز گفتمان اعتدالگرایی نتیجه بن بست شرایط سیاسی کشور در مرحله خاصی بود که در آن نه اصولگرایان توانستند برنامه‌های خود را به پیش ببرند، و نه اصلاح طلبان اساساً قابل حذف از فضای سیاسی کشور بودند. بنابراین در چنین شرایطی، وضعیتی شبه بنیادریستی شکل گرفت که در آن نیروهای به میدان آمدند که به عنوان نیروئی حائل تلاش کردند کل سیستم را از بحران نجات دهند. و اعتدالگرایی بعنوان نیروئی حاصل تفاهم عینی و یا ذهنی شرایط و نیروهای فعال درون آن، نیرویست که نسبت به دو جریان دیگر موجود در حاکمیت از امکان زیستی - زمانی کمتری بهره‌مند است. زیرا که همواره نمی‌تواند از دو نیروی متضاد نیرو و انرژی بگیرد که در اساس و در کلیت خود با هم قابل جمع نیستند.

اعتدالگرایی نیرویست با بنیان‌های نظری بویژه در حوزه اقتصاد با گرایش نئولیبرالیستی، اصولگرایی نیروئی با بنیان‌های نظری در حوزه اقتصاد با گرایش به بازار و اقتصاد نظامی - امنیتی، و اصلاح طلبان با گرایش به نئولیبرالیسم (در حوزه اقتصاد) و مدرنیته (در حوزه سیاسی و فرهنگی).

اعتدالگرایان با نگرش نئولیبرالیستی خود در حوزه اقتصاد، لاجرم نوعی با بعضی از مشخصه‌های نظام‌های مدرن تماس برقرار می‌کنند، اما این تماس بیشتر در حوزه خارجی خود را نشان می‌دهد و ناظر بر عادی کردن رابطه با کشورهای جهان، بویژه با غرب است، و درست در اینجا است که آنان بنیان‌های ایده‌نولوژیک اصولگرایان را در حوزه سیاست خارجی به چالش می‌کشند و بدین ترتیب راه را برای اصلاح طلبان هموارتر می‌کنند. اما در شرایطی که چنین امری با توسعه سیاسی و فرهنگی در کشور همراه نیست، عملاً اصلاح طلبان نمی‌توانند میوه‌های چنین وضعیتی را بچینند.

برای عبور از چنین بن بست، راه‌کار تاجیک عبارت است از نوگرایی در اندیشه رفرمیستی و جذب نیروی جوان. و ظاهراً دعوت او به انتقاد بیشتر از وضعیت موجود (از جمله دولت روحانی)، یکی از استراتژی‌های اصلی او برای نیل به چنین هدفیست. اما تاجیک یک مورد را فراموش می‌کند، مورد خیابان و حضور اعتراضات در فرم مدنی و توده‌ای. خوب است اصلاح طلبان منتقد، لاقال از امکانات قانونی موجود مستتر در خود قانون اساسی استفاده کنند و تنها به کلمات بسنده نکنند. برای تغییرات رفرمیستی هم، حضور خیابان از ضروریات است. واژه‌گان را با مردم آشتی دهید.

### همه پرسى استقلال

ادامه از صفحه ۱۹

چهار کشور کمتر توسعه‌یافته است و دسترسی به دریا هم ندارد، سخت است. شکی در این نیست که مقصر عدم توسعه‌یافتگی این مناطق به‌طور مستقیم حاکمان حال و گذشته هرکدام از این مناطق، به نسبت خود، هستند؛ این امر به همراه سرکوب مداوم حقوق قومی در مناطق کردنشین باعث ایجاد موج کنونی از قوم‌گرایی شده است. هم چپ و هم راست باید از خطرانی که چنین کشوری را تهدید می‌کند، آگاهی کافی داشته باشد.

بگذارید چند نظر راجع به حکومت اقلیم کردستان عراق بدهم، برای کسانی از ما که با رهبران آنجا آشنایی دارند، سخت است که آن‌ها را جدی بگیریم؛ هیچ نکته مثبتی در سیاست خارجی آن‌ها وجود ندارد. - چه آن زمانی که مصطفی بارزانی (پدر رهبر فعلی اقلیم) با شاه ایران متحد شد، چه زمانی که از جمهوری اسلامی حمایت کردند (تماماً به خاطر ضدیت آن‌ها با رژیم بعث عراق) و چه حالا و مسخ شدنشان توسط "مشاور" های آمریکایی و اسرائیلی؛ حکومت آن‌ها بر پایه‌ی سیاست‌های قومی و قبیله‌ای است. برخلاف تمام ادعاهای آن‌ها در باب "حقوق زنان"، حکومت اقلیم مثل متحدانشان در ایران\*\*\*، اکثراً فاسد و زن‌گیز هستند و قدرت و ثروت آن‌ها بر پایه فساد و اخاذی است.

اگر در غرب هستید، هنگامی که بنیادگراها همچنان زنان را مجبور به پوشیدن برقع و حجاب می‌کنند، تصاویر زنان پیشمرگه ای که در مناطق کردستان سلاح‌های خود را تکان می‌دهند، می‌توانند به‌راحتی شما را تحت تأثیر قرار دهد. مرا بابت شکاک بودن بابت این تصاویر ببخشید، زیرا که چه در کردستان و چه در خارج من همچنان باید با بدن‌های سیاه و کبود زنان پیشمرگه، که نشان از خشونت خانگی دارد، کنار بیایم.

همه‌پرسی پیشنهادی کردستان باعث ایجاد بحثی در میان بعضی از چپ‌های ایرانی درباره‌ی حق تعیین سرنوشت، در زمان سیاست‌های خشن و تخریب‌کننده‌ی امپریالیستی در منطقه، شده است. هیچ‌کس نمی‌تواند این واقعیت را که کردها قربانی تبعیض، سرکوب و خشونت نظامی در ایران\*\*\*\*\*، عراق، ترکیه و سوریه شده‌اند را انکار کند. از این منظر خواست استقلال می‌تواند بسیار جذاب به نظر برسد. به‌هرحال، سؤال این است که "بعد از استقلال چه؟"؛ ما می‌دانیم که قدرت‌های منطقه‌ای چگونه با این مسئله برخورد خواهند کرد و طبقه کارگری در حال حاضر هم تضعیف‌شده است، چگونه بازهم میان گسل‌های ناسیونالیستی متفرق می‌شوند.

مدتی پیش رابرت فسیک کتابی راجع به لبنان نوشت که نام آن "مردم بخت‌برگشته" بود، متأسفانه با وضعیت فعلی، وقتی راجع به کردستان فکر می‌کنم، مدام این عبارت به ذهنم می‌آید.



## سرنوشت سوسیال‌دموکراسی

### آیا سوسیال‌دموکراسی پاسخگوی مشکلات امروز است؟

رضا جاسکی

"ما می‌خواهیم صاحبان سرمایه را از قدرتی که به واسطه مالکیت خود اعمال می‌کنند، محروم کنیم. همه تجارب نشان می‌دهند که تأثیر و کنترل کافی نیستند. مالکیت نقش مهمی ایفا می‌کند. من می‌خواهم به مارکس و ویگنرش رجوع کنم: ما اساساً نمی‌توانیم بدون تغییر مالکیت، جامعه را تغییر دهیم."

رودولف مایدنر، روزنامه کنفدراسیون اتحادیه صنفی سوئد، «جنبش اتحادیه»، ۱۹۷۵



پس از بررسی شرایط شکل‌گیری و ماهیت سوسیال‌دموکراسی، زمان آن فرارسیده که به تجربیات اخیر سوسیال‌دموکراسی نیز نظر کوتاهی اندازیم. من با نیمه اول این گفته دوست عزیز نقی حمیدیان موافقم که می‌گوید «تجربه جهانی سوسیال‌دموکراسی اروپای غربی به‌ویژه کشورهای شمال اروپا، در براتیک چندین دهه خود از اواسط نیمه نخست قرن گذشته تاکنون، در اختیار همه است و دیگر چه می‌توان از نظریه‌پردازان یک‌صد سال پیش چون ادوارد برنشتاین و کائوتسکی و لوکزامبورگ آموخت که عموماً در حوزه تئوری و تحلیل و نظریه بدون آزمون عمل و مسئولیت اجرای آن در مدیریت و اداره کلان کشور جای داشتند.» (نقی حمیدیان، تأملی بر مقاله وارثان برنشتاین، اخبار روز). من با کمال میل به این درخواست لبیک می‌گویم، باهم به دو تجربه مهم اخیر در اروپا نظری افکنیم.

حملات صدر مقاله، متعلق به رودولف مایدنر (Rudolf Meidner) اقتصاددان و سوسیال‌دموکرات مشهور سوئدی است. او به همراه یوستا رن (Gösta Rehn) مدل معروف «سیاست همبسته مزد» که یکی از پایه‌های مدل سوسیال‌دموکراسی سوئدی است، را طراحی نمود. هدف این مدل، استفاده از چانه‌زنی برای کم کردن اختلاف دستمزدهای کارگران بود. اقتصاددانان بورژوازی از جان استوارت میل تا دیوید ریکاردو معتقد بودند که افزایش دستمزد فقط در صورتی ممکن است که سود سرمایه افزایش یابد. از این رو مداخله اتحادیه‌های کارگری برای افزایش سود فقط موجب خسارت است و مانع رابطه طبیعی کارگر و کارفرما می‌شود. اما چپ‌گرایان و بسیاری دیگر این نظر را قبول ندارند.

آنچه مدل مایدنر-رن در پی آن بود (چیزی که گاهی بد تفسیر شده است) بسیار ساده بود: مزد یکسان برای کار یکسان. این بدان معنی بود که در سرتاسر کشور حقوق یک مهندس برق که کار تقریباً یکسانی را در کارخانه‌ای در جنوب کشور انجام می‌داد یا یک شرکت ساختمانی در استکهلم، باید یکسان می‌بود. این مدل در شرایطی به وجود آمد که سوئد پس از جنگ، به دلیل عدم مشارکت در جنگ اروپا و حفظ کارخانه‌ها و زیرساخت‌های لازم، از رشد بالایی برخوردار بود. همچنین در این مدل، معضل رشد بی‌رویه دستمزدها در اثر اعتصابات نیز در نظر گرفته شده بود. مثلاً به خاطر اعتصابات مکرر در بخش ساختمان‌سازی در دهه ۱۹۳۰ مزد کارگران این بخش نسبت به بخش‌های دیگر افزایش بیشتری یافته بود. کنفدراسیون صنفی کارگران خواهان جلوگیری از توزیع نامتناسب دستمزدها بود. به علاوه، هدف سوسیال‌دموکراسی و اتحادیه‌ها رشد بالای اقتصادی بود و برای رسیدن به چنین هدفی در شرایط پس از جنگ که میزان بیکاری بسیار پایین بود، نیروی کار باید به سمت بخش‌های با بهره‌وری بالا هدایت می‌شد. از آنجاکه در بخش‌هایی که بهره‌وری کار پایین بود، با افزایش دستمزد کارگران، مثلاً کارگران ساختمانی همه کشور، مخارج نیروی کار افزایش می‌یافت، یا صاحبان آن بخش می‌بایست بهره‌وری کار را افزایش می‌دادند و یا اینکه عملاً به ورشکستگی کشانده می‌شدند. در عین حال، در اثر ورشکستگی، به‌طور طبیعی کارگران از بخش‌های با بهره‌وری کمتر به بخش‌های با بهره‌وری بالاتر منتقل می‌شدند. به عبارتی در عمل از افزایش بی‌رویه درآمد کارگران و کارمندان در بخش‌های با بهره‌وری بالا جلوگیری می‌شد، ضمن آنکه دستمزد کارگران در بخش‌های با بهره‌وری کمتر، متناسب با بخش‌های با بهره‌وری بالا می‌شدند.

نکته دیگر اینکه کارگران و کارمندان بخش دولتی، که خطر ورشکستگی آن‌ها را تهدید نمی‌کرد، نیز متناسب با بخش‌های با بهره‌وری بالا، دستمزدهایشان افزایش می‌یافت. نتیجه نهایی اینکه اختلاف دستمزدها تا جای ممکن برای مشاغل همسان کم می‌شد. در همین‌جا لازم توضیح داده شود که برخلاف بعضی از بدآموزی‌ها و شایعات، هیچ‌گاه هدف یکی کردن دستمزدها برای همه مشاغل نبود. حقوق یک معلم ساده با یک دکتر متخصص تفاوت زیادی داشت (تفاوت دستمزد در معنا سوئدی و نه آمریکایی). یا حقوق مهندس راهی که مدیر یک شرکت بود و کار معمولی مهندس راه را انجام نمی‌داد با حقوق مهندس راهی که کار متعارف خودش را انجام می‌داد یکسان نبود.

این سیستم، در واقع کنه یکی از پایه‌های اساسی سوسیال‌دموکراسی را نشان می‌دهد: رشد بالای اقتصادی. اما این رشد پایه دیگری نیز داشت، این پایه دولت بود. هنگامی که کارگران بخشی که دارای بهره‌وری پایین بود، از صحنه خارج می‌شد، دولت موظف بود از طرق مؤسسات کار و آموزشی خود، مسئولیت آموزش کارگران و کارمندان را برای کارهای جدید بر عهده گیرد. در عین حال، بیکاران در طی دوران آموزش از بیمه‌های بیکاری برخوردار می‌شدند، تا بتوانند با داشتن شرایط تقریباً مناسب، زندگی طبیعی خود را با وضعیت جدید وفق دهند. نکته دیگر این‌که، برخلاف بسیاری از کشورهای دیگر در سوئد مقوله حداقل دستمزد وجود ندارد. همه این سیاست‌ها، به‌اضافه سیاست‌های متعدد دیگر، رشد اقتصادی بالا و شرایط مناسب کاری را ایجاد کرد. البته این سیستم مشکلات خاص خود را داشت. مهم‌ترین آن جابجایی نیروی کار بود. معمولاً، از بین رفتن یک کارخانه با بهره‌وری پایین در یک ده کوچک، همراه با ایجاد یک کارخانه دیگر با بهره‌وری بالا در همان ده نبود. در نتیجه ممکن بود که کارگران مجبور شوند که کار مناسب خود را کیلومترها دورتر بیابند. به عبارت دیگر، لازم بود آن‌ها برای تطبیق خود با شرایط نو، و نیز یادگیری کارهای جدید آمادگی داشته باشند. ...

## سرنوشت سوسیال ...

ادامه از صفحه ۹

این موضوع باعث فشارهای اقتصادی هم به دولت و هم خانواده‌های کارگران می‌گشت. دولت به‌منظور کاهش نارضایتی و حفظ رشد بالا و نرخ پایین بیکاری، بیمه‌های متفاوتی را ایجاد کرد. یکی دیگر از تأثیرات جنبی آن مدل، این بود که شرکت‌های با بهره‌وری بالا سودهای زیادتری نسبت به حالت معمول می‌بردند. دلیل آن این بود که اتحادیه‌ها سعی می‌کردند مانع افزایش بیش‌ازحد حقوق در این شرکت‌ها شوند و خواسته‌های افزایش حقوق را متعادل نگه‌دارند.

کنگره فدراسیون صنفی کارگران (LO) در سال ۱۹۷۱ لایحه‌ای را به تصویب رساند که بر اساس آن، اتحادیه مرکزی موظف به بررسی تشکیل سرمایه جمعی شد. رودلف میدنر و چند تن دیگر مسئولیت بررسی مسئله را به عهده گرفتند. در سال ۱۹۷۵ طرح پیشنهادی آنان این بود که «سودهای اضافی» شرکت‌هایی دارای بهره‌وری بالا، در صندوق‌های مرکزی تحت کنترل اتحادیه‌ها جمع‌آوری شوند و از آن‌ها برای گسترش مالکیت جمعی استفاده گردد. بنابراین طرح قرار بود که شرکت‌های مربوطه بیست درصد از سود خود را در اختیار این صندوق‌ها بگذارند. نتیجه این‌که در طی چند دهه کم‌کم بخش سرمایه‌داری تحت مالکیت جمعی قرار گیرد. این طرح در کنگره کنفدراسیون صنفی کارگران به تصویب رسید. اما بلافاصله واکنش‌های زیادی را ایجاد نمود.

اولاف پالمه، رهبر وقت سوسیال‌دموکرات‌ها اعلام کرد که این پیشنهاد پا را فراتر از آنچه که او در خواب نیز تصورش را نمی‌کرد، گذاشته است. موافقین عنوان کردند، ما می‌خواهیم در مورد آینده خود تصمیم بگیریم و از پول‌های جمع‌آوری‌شده در جهت بازسازی صنایع استفاده خواهد شد. رهبر حزب مرکز ادعا کرد، ایجاد چنین صندوقی به معنی استقرار سوسیالیسم دولتی از نوع اروپای شرقی است. بورژوازی تمام نیروهای خود را جمع‌آوری کرد و در سال ۱۹۸۳ توانستند یک راهپیمایی ۷۵ هزارنفره را در استکهلم سازمان‌دهی کنند. سوسیال‌دموکرات‌ها از پیشنهاد طرح‌شده راضی نبودند، اما آن را به شکل کاملاً آبیکی شده‌ای به اجرا درآوردند. از جمله شرکت‌ها موظف به پرداخت مالیات‌های ویژه‌ای در رابطه با سود گشتند. عده‌ای از سرمایه‌داران بزرگ، چون اینگوار کمپراد صاحب Ikea، راوسینگ، Tetra Pak، پرشون، M&H، ... کشور را ترک کردند. کم‌کم حزب سوسیال‌دموکرات‌ها از قسمت‌های زیادی از طرح یادشده عقب‌نشینی کردند، اینگوار کارلسون نخست‌وزیر وقت قول ممانعت از اجرای وسیع‌تر آن را به برخی از صاحبان صنایع داد و برخی دوباره به کشور بازگشتند. این صندوق در همان شکل بسیار ناقصی که به اجرا درآمده بود، در سال ۱۹۹۱ توسط دولت بورژوازی منحل شد. از مخالفین سرسخت این صندوق شل-اولوف فلت بود که حتی شعری در ذم آن سروده بود.

اما چرا جنبش سوسیال‌دموکراسی سوئد که خود را بسیار واقع‌گرا می‌پنداشت، به چنین جایی رسید؟



خوشحالی طرفداران میتران پس از پیروزی وی در پاریس

در فرانسه، در سال ۱۹۸۱ فرانسوا میتران با حمایت بسیاری از چپ‌گرایان (از جمله حزب کمونیست و حزب چپ رادیکال) به قدرت رسید. او با یک برنامه ۱۱۰ ماده‌ای توانست اعتماد مردم برای پست ریاست جمهوری را کسب کند. میتران کسی بود که در کارنامه خود، خدمت به رژیم ویشی، مشارکت در جنبش مقاومت، مشارکت فعال در سرکوب جنبش استقلال الجزایر را داشت، هرچند که بعدها از این کردار خود ابراز پشیمانی نمود. او در دوره جنگ الجزایر بارها احکام اعدام را تأیید کرد، تا اینکه در دهه هشتاد خود مجازات اعدام در فرانسه را ممنوع نمود. بعد از جنگ، رهبر تبلیغات ضد کمونیستی بود، تا اینکه حزب کمونیست را در دهه هشتاد دعوت به مشارکت در دولت کرد. او در طی چند دهه از یک سوسیالیست جمهوری‌خواه به شخصیتی رادیکال تبدیل شد.

قبل از رسیدن به ریاست جمهوری گفت: "فرم یا انقلاب؟ من می‌خواهم بگویم... بله انقلاب. و من می‌خواهم بلافاصله متذکر شوم... که مبارزه روزمره برای رفاه‌های ساختاری، در ذات خود انقلابی هستند. اما اگر من جمله دوم را اضافه نکنم، آنگاه آنچه را که تاکنون گفته‌ام می‌توان یک بهانه به حساب آورد: خشونت‌آمیز یا صلح‌آمیز؛ انقلاب، اول یک گسست است. کسی که این گسست، و روش‌هایی که از آن نشئت می‌گیرد، را نمی‌پذیرد، کسی که مایل به ترک نظم موجود،... جامعه سرمایه‌داری نیست، من می‌توانم بگویم چنین شخصی نمی‌تواند عضو حزب سوسیالیست باشد."

درواقع برخلاف همه شعارها و رتوریک میتران، که او در این مورد یک نابغه بود، برنامه اقتصادی او و متحدانش، یک برنامه کینزی بود. اما باوجود این به هنگام اجرا، با مقاومت سرسختانه سرمایه اروپایی مواجه شد. بانک مرکزی آلمان غربی در آن موقع، همان نقشی را در مقابل فرانسه بازی کرد که چندی قبل، بانک مرکزی اتحادیه اروپا، به رهبری آلمان در مقابل یونان، در آن زمان بحران اقتصادی تمام اروپا را فراگرفته بود. ...

## سرنوشت سوسیال ...

ادامه از صفحه ۱۰

افزایش حداقل دستمزد، ۳۹ ساعت کار در هفته، پنج هفته مرخصی در سال، ملی کردن برخی از صنایع و بانک‌ها، افزایش حقوق بازنشستگان، بهبود شرایط بیمه‌های پزشکی، بهبود شرایط مسکن برای خانواده‌های کم‌درآمد، بهبود شرایط بازنشستگی، بهبود شرایط استخدامی، بهبود شرایط بیکاران، استفاده از تکنولوژی‌های جدید در ترانسپورت، مانند قطارهای سریع‌السیر، قانون تمرکززدایی، گسترش حقوق اتحادیه‌ها، افزایش مالیات بر ثروت، اصلاح امور آموزشی ... از دستاوردهای این دوره بود.

هنگامی که میتران به قدرت رسید تأکید نمود که برنامه جبهه متحد او یک برنامه انقلابی نیست. "مردم فرانسه به یک برنامه مشترک رأی داده‌اند. چیزی را که خواسته‌اند، اجرا می‌شود. این یکی از راه‌های پایان دادن به مبارزه طبقاتی است. ما می‌خواهیم اقتصاد مختلط را توسعه دهیم. ما انقلابیون مارکسیست-لنینیست نیستیم." باین‌همه، سرمایه‌گذاری در کشور بالا نرفت. سرمایه‌داران از افزایش هزینه‌های استخدامی بشدت ناراضی بودند، کاتولیک‌ها از تغییرات سیستم آموزشی و سکولاریزه شدن آن شکایت داشتند، و کشاورزان نگران قیمت مواد کشاورزی بودند. تورم بالا رفت و فرانک بشدت سقوط نمود، از جمله به خاطر سیاست‌های مالی آمریکا و آلمان.

در کابینه اختلافات میان وزرا شدت گرفت، برخی خواهان ترک بازار مشترک برای حل بحران ارزی بودند، اما در نهایت با تغییر جهت کامل میتران در سال ۱۹۸۳، به سیاست اقتصادی انبساطی پایان داده شد و فرانسه به سیاست انقباضی روی آورد.

در طی دو سال جبهه متحد توانست بانی بسیاری از اقدام‌های مترقی باشد، اما عمدتاً به خاطر اعتصاب سرمایه شکست خورد. آیا این سرنوشت محتومی بود؟

### «اوتوپوی واقعی»

اصطلاح ظاهراً متناقض اوتوپوی واقعی متعلق به اریک-الین رایت جامعه‌شناس آمریکایی می‌باشد. بنا به گفته او هنگامی که توماس مور در سده شانزدهم این اصطلاح را سکه زد، در واقع با کلمات بازی نمود و آن را در حیطه جناس قرارداد. او کلمه یونانی جا یعنی topos را با دو پیشوند در زبان انگلیسی که صدای یکسان اما معانی متعارفی دارند ترکیب نمود. یکی «ou» به معنی «نه» و دیگری «eu» به معنی «خوب». بدین شکل کلمه utopia ایجاد شد. بنابراین اوتوپوی معنی مترادف امروزی «ناکجاآباد» را نمی‌دهد، بلکه آن‌هم به معنی جای وجود نداشته و هم جای خوب بود. از این‌رو، کسانی که امروز هر نوع تصویری از آینده را غیرواقعی تلقی نموده و سپس با زدن مهر اوتوپوی بر یک ایده، آن را رد می‌کنند، بایستی قدری در مورد ریشه این اصطلاح تأمل کنند. کافیسیت به یاد بیاوریم که بسیاری از اوتوپوی‌های توماس مور در کتاب معروفش، امروز به واقعیت پیوسته‌اند و هیچ‌کس دیگر آن‌ها را «غیر واقعی» تلقی نمی‌کند، مثلاً اجازه طلاق، کشیش زن، تدریس و بهداشت عمومی، ... . باین‌حال، امروز افراد زیادی وجود دارند که اگر پاسخ مناسبی برای رد کردن یک ایده نداشته باشند، آنگاه متوسل به چماق اوتوپوی می‌شوند.

آیا در این گفته که برخی از ایده‌ها «سرابی» بیش نیستند، حقیقتی نهفته نیست؟ قطعاً در آن حقیقتی وجود دارد و بسیاری از ایده‌ها به واقعیت نمی‌پیوندند. همچنان که برخی از نظرات مور به واقعیت نپیوستند، بعضی‌های دیگر مانند شش ساعت کار روزانه در انتظار آن هستند که روزی (در سطحی وسیع) به واقعیت پیوندند. ما می‌دانیم که یکی از اصطلاحات موردعلاقه لنین این بود «جاده جهنم را با نیت خوش سنگش کرده‌اند»، که در اصل یک اصطلاح ایرلندی است. اما ما دیدیم که اگرچه موفقیت‌هایی را در ابتدا کسب کرد اما برای بسیاری جهنمی بیش نیافرید. شاید بتوان آن را دلیلی بر ناتوانی اوتوپویسم قلمداد نمود.

دوست عزیز احمد پورمندی در پاسخ به اولین نوشته این سری از مقالات، پس از رد نظرات درج‌شده در مقاله مربوطه در مورد سوسیال‌دموکراسی، عنوان می‌کند که نویسنده این سطور خواهان راهی جدا از راه «سوسیالیسم واقعا» موجود و سوسیال‌دموکراسی است. او نتیجه می‌گیرد که «از نظر من «راه سوم» سرابی بیش نیست و جویندگان را به جستجوی راه سوم کشاندن، دادن آدرس غلط به خود و دیگران است. بشریت پیشرفته، برای یورش به دشواری‌های پیش روی خود، تنها یک تخته پرش آزمایش‌شده دارد که آن‌هم سوسیال‌دموکراسی است». (احمد پورمندی، بخش کامنت مقاله وارثان برنشتاین، اخبار روز)

من با ایشان و دوست عزیز نقی حمیدیان در رابطه با شکست «راه لنین» موافق هستم. در رابطه با اینکه راه سوسیالیسم دموکراتیک ممکن است سرابی بیش نباشد، هنوز چیز زیادی نمی‌دانیم و آینده آن را ثابت خواهد کرد. موانع زیادی وجود دارند که ممکن است آن را به شکست برساند، اما هر شکستی به معنی سراب بودن یک ایده نیست. شش ساعت کار روزانه مور فقط به شکل محدودی به اجرا درآمده و بارها طعم شکست را چشیده است، ولی بسیاری از ما، و احتمالاً دوستان یادشده، به اجرای آن پاور داریم. در مورد شش ساعت کار در روز، مسئله این نیست که این خواسته به اجرا درخواهد آمد یا نه، بلکه چه وقت به اجرا درآید. اما ما چه معیاری برای واقعی یا غیرواقعی بودن یک اوتوپوی داریم؟

در اینجا می‌توانیم دوباره از اریک-الین رایت بگیریم. او سه ویژگی برای یک «اوتوپوی واقعی» برمی‌شمارد:

۱- مطلوبیت، آیا این اوتوپوی از نظر ما مطلوب و مفید است؟

۲- زیست‌پذیری، آیا اوتوپوی قابلیت زیست دارد؟ آیا آن باثبات است؟

۳- وصول‌پذیری، آیا اوتوپوی موردنظر ما دست‌یافتنی است؟

شرط اول، کاملاً سراسر است. مثلاً ما می‌توانیم به مسئله گذار به سوسیالیسم نگاه کنیم. در اوایل قرن گذشته، و نیز قبل از آن، گفته می‌شد که امکان گذار به سوسیالیسم در یک کشور وجود ندارد. لنین، پس از طرح نظریه خود در مورد امپریالیسم، اعلام کرد که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور ممکن است. بعد از انقلاب روسیه بسیاری از کشورها راه اتحاد شوروی را پیمودند. در اینجا بدون آنکه بخواهیم وارد بحث امکان گذار به سوسیالیسم در یک کشور تنها شوم، می‌خواهیم به مسئله مهم‌تری اشاره کنیم. برخی ممکن است اتحاد شوروی سابق را به‌عنوان کشوری سوسیالیستی نپذیرند، اما من هم مانند بسیاری دیگر، آن را کشوری سوسیالیستی اقتدارگرا و غیردموکراتیک ارزیابی می‌کنم. سؤال اصلی اینجاست، حتی اگر در اینجا بپذیریم که شروط ۲ و ۳ کاملاً مهیا باشند، آیا آن چیز مطلوبی بود؟ جواب بسیاری این خواهد بود، ما خواهان رسیدن به سوسیالیسم هستیم اما نه هر قیمت و هر شکلی.

اگر به شروط دوم و سوم نگاه کنیم، آنگاه شاید به این نتیجه برسیم که ما به‌شروط دوم نیازی نداریم. اگر شرط سوم وجود نداشته باشد، آنگاه ما با یک ایده دست‌نیافتنی روبرو هستیم. در این صورت چرا قبل از آن باید به زیست‌پذیری و باثبات بودن آن نگاه کنیم؟ پاسخ رایج در این‌باره، اشاره به دو چیز دارد. اول، ما چگونه می‌توانیم وصول‌پذیری چیزی که قرار است در آینده به وقوع بپیوندد را تعیین کنیم؟ در بسیاری از موارد ارزیابی بسیار سخت است. دوم، اینکه در عرصه اجتماعی، پذیرش یا رد یک ایده تأثیر مستقیم بر امکان وصول‌پذیری و یا وصول‌ناپذیری آن دارد. اگر مردم به امکان یک تغییر اجتماعی باور کنند، آن ممکن است به واقعیت برسد. در عرصه طبیعت، پدیده‌ها و قوانین طبیعی به گونه دیگری عمل می‌کنند. مردم قرن‌ها فکر می‌کردند زمین مرکز جهان است و خورشید به دور آن می‌چرخد. هنگامی که کوپرنیکوس عکس آن را ثابت کرد فقط درک ما در مورد یک پدیده طبیعی عوض شد. اما فکر و عقیده ما تأثیری بر گشتن یا نگشتن زمین به دور خورشید و یا بالعکس نداشت. سرعت نور بنا بر قوانین نسبیت اینشتین، محدودیت سرعت اشیا در جهان را تعیین می‌کند، حال اگر همه مردم دنیا هم‌زمان به این ایده خیال‌پردازانه برسند که می‌توان سرعتی ده برابر سرعت نور یافت، این امر به واقعی کردن ایده کمکی نمی‌کند. اما، بالعکس مردم در ایران مدت‌ها فکر می‌کردند، حکومت شاه حکومتی ابدی است، اما آن‌ها پس از چند دهه به سرنگونی شاه باور کردند و همین باور به اجرای آن کمک کرد.

قابل ثبات بودن یک پدیده به ما از جهت دیگری کمک می‌کند. کمون پاریس اقدامی امکان‌پذیر بود، زیرا به وقوع پیوست اما آن قابل‌تحمل نبود. اگر انقلابیون آن زمان در مورد امکان ثبات آن فکر می‌کردند، شاید، اما نه حتماً، به گونه دیگری عمل می‌کردند. کمون پاریس را می‌توان اقدامی شجاعانه برای اجرای یک اوتوپوی قلمداد نمود، با آنکه آن به وقوع پیوست و بیش از دو ماه دوام آورد. ...

## سرنوشت سوسیال ...

ادامه از صفحه ۱۱

اگر امروز کسی امکان برقراری سوسیالیسم در یک کشور را ناممکن بداند، این به معنی عدم امکان یک انقلاب سوسیالیستی نیست، بلکه احتمالاً چنین فردی امکان تحمل چنین سیستمی، امکان سازگاری آن با محیطزیست سرمایه‌داری که دورتادور آن را احاطه کرده است، را ناچیز می‌داند.

پس‌ازاین مقدمه، بیاییم به پروژه سوسیال‌دموکراسی نظری افکنیم. چه دلیلی برای مخالفت با این پروژه وجود دارد؟

### زیست‌پذیری و ثبات

هنگامی‌که برنشتاین امکان‌گذار به سوسیالیسم را از طریق رفرم و مسالمت‌آمیز مطرح کرد، بسیاری از مخالفین وی چنین چیزی را یک اوتوپیا ارزیابی کردند. علل رد آن در درجه اول وصول‌پذیری آن بود. همه انقلاب را نزدیک احساس می‌کردند و از طرفی امکان رسیدن به آن را از طریق مسالمت‌آمیز ناممکن می‌پنداشتند. از همین رو در رابطه با استراتژی سوسیالیستی، بحث اصلی حول مسئله انقلاب و رفرم بود. پرسش‌های معینی در رابطه با مطلوبیت وجود داشت (شکل سوسیالیسم موردنظر برنشتاین)، اما مسئله اصلی این بود که آیا امکان رسیدن به سوسیالیسم پس از تجربه کمون پاریس و میلیتاریزه شدن دولتی چون آلمان، از طریق رفرم وجود داشت یا نه؟

امروز پس از گذشت یک قرن همچنان این مسئله برای عده زیادی مطرح است. می‌توان دو دلیل عمده آورد. اول، در اروپا هنوز چنین چیزی به واقعیت نرسیده است. دوم، عده‌ای بر این عقیده هستند که امکان‌گذار مسالمت‌آمیز وجود ندارد. نگارنده این سطور امیدوار به یک راه‌حل کاملاً مسالمت‌آمیز است، اما امکان یک شورش از سوی مردم را ناممکن نمی‌داند زیرا انقلاب‌ها به وقوع می‌پیوندند و چیزی نیست که بتوان برای آن‌ها برنامه‌ریزی کرد. بنابراین در شرایط فعلی می‌توان گفت، عده‌ای آن را ممکن و عده‌ای ناممکن می‌دانند.

از نظر نویسنده، راه سوسیال‌دموکراسی راه کاملاً مطلوبی نیز نیست، دلایل آن را پایین‌تر بیان خواهیم کرد. اما از آنجاکه عده زیادی آن را مطلوب می‌شمارند، در این لحظه فرض را بر این می‌گذاریم که نتایج آن مطلوب است. آخرین پرسشی که باقی می‌ماند اینکه آیا امکان موفقیت و ثبات آن وجود دارد؟ رایت می‌گوید: «زیست‌پذیری می‌پرسد: اگر ما بتوانیم چنین جایگزینی را ایجاد کنیم، آیا ما قادر به ماندن در آنجا هستیم یا اینکه آن دارای چنان عواقب ناخواسته و دینامیسم خود-مخربی است که پایدار نخواهد ماند؟»

در این رابطه من با پیتر فریز، نویسنده کتاب چهار آینده، کاملاً موافقم. در مراحل حساس و تعیین‌کننده امکان ثبات نظام موردعلاقه سوسیال‌دموکراسی وجود ندارد. چرا؟

مایکل کالسکی اقتصاددان برجسته لهستانی که متأسفانه بسیار کم شناخته‌شده است، در این مورد به ما می‌تواند کمک کند. بسیاری معتقدند که کالسکی نظرات خود را پیش از کینز مطرح نمود اما به خاطر آنکه در دنیای انگلیسی‌زبان دیر شناخته شد، هیچ‌وقت نتوانست به اندازه حجم کارهای و نظریاتش موردتقدیر قرار گیرد. او در مقاله‌ای در مورد اشتغال به نام «جنبه‌های سیاسی اشتغال کامل» که در سال ۱۹۴۳ منتشر شد، به موضوع اشتغال می‌پردازد. وی از سه دلیل عمده مخالفت سرمایه با کمک دولت به کسب اشتغال کامل در یک کشور سرمایه‌داری مبتنی بر دموکراسی نمایندگی نام می‌برد.

- سرمایه خواهان دخالت دولت در امور استخدامی نیست؛

- سرمایه هزینه‌های دولتی برای کمک‌های مصرفی و سرمایه‌گذاری‌های عمومی را دوست ندارد؛

- آن نگران تغییرات سیاسی و اجتماعی ناشی از حفظ اشتغال کامل است.

بنابراین کالسکی تأکید دارد که مخالفت سرمایه با اشتغال کامل نه اقتصادی بلکه پیش از هر چیز سیاسی است. زیرا در صورت وقوع و پایداری اشتغال کامل، «اخراج» به‌عنوان اقدامی تربیت‌کننده، نقش خود را از دست می‌دهد. در اشتغال کامل، کارگران قدرت چانه‌زنی بیشتری پیدا می‌کنند و اضافه‌حقوق بیشتری طلب خواهند کرد، اما با توجه به آنکه قیمت‌ها افزایش بیشتری نسبت به مزد خواهند داشت، احتمال کاهش سود بسیار پایین است. در عوض، «انضباط در کارخانجات» و «ثبات سیاسی» اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. زیرا «قدرت اخراج» کم شده، کارگران کمتر از روسای کارخانه ترسیده و در نهایت بر تقاضاهای خود خواهند افزود.

حال اگر این تحلیل کالسکی را قبول کنیم، در یک کشور سوسیال‌دموکراسی موفق، خوشبختانه کارگران و بقیه مردم شرایط بهتری می‌یابند. اما پس از چندی ممکن است شرایط به «نقطه کالسکی» برسد، یعنی شرایط بی‌ثباتی که تحمل اوضاع حاکم بشدت کاهش می‌یابد. چند دهه قبل، در سوئد، فرانسه، و برخی از کشورهای اروپایی دیگر، جنبش کارگری رادیکال‌تر شد. قطعاً حوادث ۱۹۶۸ بر رادیکال شدن خواسته‌های کارگران تأثیر زیادی گذاشته بود. حتی اگر به تئوری کالینسکی در مورد اشتغال کامل، باور نداشته باشیم، می‌توانیم از منطق او در این مورد استفاده کنیم. کافیهست به مبارزات جنبش کارگری در سوئد از جنبه دیگری نگاه کنیم. کارگران، و حزب، پس از چند از چند دهه مبارزه، من در اینجا مبارزه دیگر احزاب را نادیده می‌گیرم، به بسیاری از خواسته‌های خود می‌رسند، از طرفی با چشمان خود شاهد هستند که در معامله کار-سرمایه، سرمایه‌داران صناعی که بهره‌وری بالا داشتند، به کمک اتحادیه‌ها از سود بیشتری برخوردار می‌شدند. زیرا اتحادیه‌ها از رشد سریع دستمزدها در صنایع صادراتی ممانعت می‌کردند. آیا در چنین شرایطی، امکان تقاضای بیشتر از سوی کارگران متحدی که حزب اصلی‌شان، حزب سوسیال‌دموکرات در طی مدتی بسیار طولانی قدرت را در دست داشت، خیلی عجیب به نظر می‌آید؟ مسلماً نه. آن‌ها ترسی از سرمایه و شیوه‌های انضباطی آن نداشتند. آن‌ها خواهان حقوق پامال‌شده خود بودند. در چنین شرایطی، وقتی که کارگران از «خط قرمز» سرمایه‌داران بگذرند، چه اتفاقی در سیستم خواهد افتاد؟

در چنین شرایطی سرمایه‌داران، از کشور کوچ می‌کنند، سرمایه اعتصاب می‌کند - چنانچه در سوئد چنین شد - و بحران سرتاسر جامعه را فرامی‌گیرد. دیگر نه راه پیش وجود دارد و نه پس! دو گزینه بیشتر در دسترس نیست یا به سمت رادیکالیزه شدن، سوسیالیسم و چپ یا به سمت راست. در دهه هشتاد این گردش به سمت راست و نو لیبرالیسم صورت گرفت. این نه فقط در سوئد بلکه در کشوری مانند فرانسه به گونه دیگری رخ داد. در فرانسه میتران نیز از اجرای سیاست انبساطی و چپ‌گرایانه دست کشید و کاملاً به سمت راست گردش نمود.

ازاین‌رو، اگر حزبی که قدرت را در دست دارد، خواهان گذر از سرمایه‌داری به سوسیالیسم باشد می‌تواند از شرایط بحرانی ایجادشده، در جهت سوق دادن بیشتر جامعه به سمت چپ استفاده نماید، یا بالعکس، اگر کسی خواهان حفظ سرمایه‌داری باشد، مانند برخی از سران سوسیال‌دموکرات‌ها خواهان برگشت به شرایط قبل از بحران و حتی آن‌قدر دورتر که امکان بازگشت به شرایط بحرانی دیگر وجود نداشته باشد. این اتفاقی است که در دهه هشتاد افتاد و بنا به گفته دیوید هاروی گردش به نئولیبرالیسم در اروپا، منهای انگلیس، صورت گرفت.

درست به همین جهت است که می‌توان گفت اوتوپیا سوسیال‌دموکراسی، حتی اگر چنین قصدی وجود داشته باشد، و ما می‌دانیم که در دهه هفتاد چنین قصدی از طرف بخش بزرگی از رهبران اتحادیه‌های کارگری وجود داشت، یک اوتوپیا واقعی نیست زیرا در آن ثبات وجود ندارد. دیر یا زود، در صورت رادیکالیزه شدن به بی‌ثباتی و بن‌بست می‌رسد. دلیل آن این است که سوسیال‌دموکراسی ضمن انتقاد از سرمایه‌داری خواهان شکوفایی و رشد آن است. (لازم به تذکر است که حزب قدیمی چپ سوئد، vpk، نیز در آن دوران دچار سکتاریسم بود و به خاطر آنکه صندوق‌های پیشنهادی مزدبگیران از طرف اتحادیه‌ها، با پیشنهاد مندرج در برنامه حزب در این رابطه مغایرت داشت، در ابتدا از آن حمایت نکرد اما پس از چندی از کرده خود پشیمان شد.)

چه چیزی باعث شد که برخی از متفکران اتحادیه‌های کارگری سوئد به این نتیجه رسیدند که کنترل دولتی کافی نیست؟ چرا می‌دند گفت که مالکیت خصوصی مانند تپانچه‌ای است که شقیقه کارگران را هدف قرار داده است؟ آیا به خاطر تمایلات مارکسیستی برخی از این متفکران بود؟ مسئله اصلی برای اتحادیه‌های کارگری این بود که قسمتی از قدرت را به دست آورند، چیزی که حزب سوسیال‌دموکرات سوئد اصلاً علاقه‌ای به آن نداشت. رهبر آن زمان حزب، اولاف پالمه، یکی از چپ‌ترین رهبران حزب سوسیال‌دموکرات به‌شدت نگران شکست خود در انتخابات بود و نه قدرت کارگران. مسئله مهمتر مسئله دموکراسی اقتصادی بود. ...

## سرنوشت سوسیال ...

ادامه از صفحه ۱۲

حزب سوسیال‌دموکرات پیشنهاد صندوق‌های مزدبگیران را، حتی در آن صورت آبی‌اش تحت کنترل دولت قرار داد، در حالی تمام ایده اولیه این بود که چنین صندوق‌هایی در اختیار اتحادیه‌ها باشند. درست به همین خاطر بود که میدنر آن را به «یک موش مفلوک» تشبیه کرد. در هر حال، مالکیت خصوصی نه تنها ضربه‌ای ندید، بلکه قوی‌تر از هر زمان دیگری به صحنه بازگشت و بسیاری از مالکیت‌های دولتی سابق را نیز غصب کرد.

حال پرسش اینجاست، اگر سوسیال‌دموکراسی دارای ضعف‌های معینی است، نباید از آن حمایت کرد؟ مسلماً. پاسخ درست به این پرسش و پرسش‌های مشابه این است: «سوسیال‌دموکراسی خوب است، اما به اندازه کافی خوب نیست». این به معنی نفی سوسیال‌دموکراسی نیست، بلکه شناخت نقاط قوت و ضعف آن است.

### مطلوبیت

یکی از نکاتی که قبلاً در مورد آن بحث شد مسئله کالا و تئوری ارزش مارکس بود. (نگاه کنید به قسمت دوم)، مارکس از جمله نشان داد که در سرمایه‌داری نیروی کار به کالا تبدیل می‌شود. او عنوان کرد که برای رسیدن به سوسیالیسم باید کار دستمزدی را از بین برد. امروز، در مورد اینکه چنین چیزی یک ایدئال در سوسیالیسم تلقی شود و یا یک هدف قابل‌اجرا در همان ابتدای گذار به سوسیالیسم، اختلاف‌نظر وجود دارد.

از آنجاکه غیر کالایی شدن به معنی خروج از بازار کار یا از دست دادن کمی، یا تقریباً هیچ، از درآمد تعریف می‌شود، و از سوی دیگر سوسیال‌دموکراسی خواهان مشارکت بالای نیروی کار می‌باشد، این دو هدف با هم جور در نمی‌آیند. لازم به توجه است که مشارکت بالای نیروی کار ربط مستقیمی به اشتغال کامل ندارد. اما پیام نه به غیر کالایی شدن کامل نیروی کار بلکه کم شدن ساعات کار توجه کنیم.

در بسیاری از کشورها احزابی که در جناح چپ سوسیال‌دموکراسی قرار دارند خواهان کم کردن ساعات کار، بدون کم کردن حقوق هستند؛ اما بسیاری از سوسیال‌دموکرات‌ها، از جمله سوسیال‌دموکرات‌های سوئد با آن مخالف هستند و چند دلیل برای مخالفت آن‌ها وجود دارد.

اول: هزینه‌های دولتی ممکن است کاهش نیابد، در حالی که درآمد دولت کم خواهد شد، (اگر هر فرد قسمت کوچکی از حقوق خود را از دست دهد و نیز نرخ سود سرمایه کاهش یابد، درآمدهای مالیاتی نیز کم خواهد شد)؛

دوم: چنین سیاستی، سیاست احزاب دموکرات مسیحی است، مثلاً از طریق تشویق زنان برای ماندن در خانه و پرداخت پول به آن‌ها؛ سوم: رشد اقتصادی کاهش می‌یابد،

چهارم: در برخی موارد، این ممکن است به اشتغال کامل بیانجامد، زیرا با کم کردن ساعات کار عده بیشتری همان میزان کار سابق را انجام می‌دهند. چیزی که برخی از سوسیال‌دموکرات‌ها مخالف آن هستند.

در مقابل طرفداران چنین طرحی عنوان می‌کنند که سیاست کم کردن ساعات کار باید طوری تنظیم شود که جهان‌شمول باشد و نه مانند طرح‌های احزاب دموکرات مسیحی. از طرف دیگر، این درست است که درآمدهای دولت کاهش می‌یابد اما به علت کار کمتر، میزان بیماری کاهش یافته و کاهش درآمدهای دولتی وحشتناک نخواهد بود. اما مسئله اصلی سوسیال‌دموکراسی مسئله رشد اقتصادی است. کینز زمانی پیشگویی کرده بود که در دوران ما، ساعات کار هفتگی به ۱۵ ساعت خواهد رسید. بهره‌وری کار از زمان وی تاکنون بیش از سه برابر گشته است اما ما هنوز هفته‌ای ۴۰ ساعت کار می‌کنیم. ما می‌دانیم که یکی از اهداف سوسیال‌دموکراسی رشد بالای اقتصادی است و کم کردن ساعت کار به این رشد ضربه می‌زند. چگونه؟ در این رابطه پیتر فریز مثال خوبی دارد که من آن را با کمی تغییر در اینجا نقل می‌کنم.

بیا بید به یک آزمایش فکری ساده دست‌زنیم. فرض کنیم من و شما (خواننده این سطور) همسایه هستیم و ما دو نوع کار داریم که هر دو از عهده آن برمی‌آییم: تمیز کردن خانه و غذا پختن. ما می‌توانیم این دو کار را به چند شکل انجام دهیم.

۱- سناریو الف. من غذای خودم را درست می‌کنم و خانه‌ام را نیز خودم تمیز می‌کنم. شما نیز همین کار را انجام می‌دهید.

۲- سناریو ب. شما به من برای تمیز کردن خانه شما، و من به شما برای آشپزی در خانه من پول می‌دهم.

۳- سناریو ث. من به شما برای تمیز کردن و آشپزی در خانه من، و شما برای همین کارها در خانه خودتان به من پول می‌دهید.

اگرچه این مثال قدری احمقانه است، زیرا ما به هم پول می‌دهیم و ما می‌توانیم همین کار را بدون پول انجام دهیم اما از آنجاکه در حالت واقعی ما برای انجام کارها پول می‌پردازیم، در اینجا هم فرض را بر این قرار می‌دهیم. اما سؤال اصلی این است که اختلاف این سه سناریو در چیست؟

در سناریو الف. احتمالاً اکثر ما از آن طرفداری می‌کنیم. زیرا من یا شما هر وقت که دوست داریم می‌توانیم آشپزی کنیم یا خانه را تمیز نمائیم. در سناریو ب. احتمالاً اگر آشپزی شما از من بهتر باشد و شما از تمیز کردن متنفر باشید، در آن صورت شاید در آن کمی نفع جمعی وجود داشته باشد، در غیر این صورت نفعی در بر نخواهد داشت. در این حالت، ما تا حدی کار خویش را از خودبیگانه کرده‌ایم و آن را فروخته‌ایم. من غذای شما را ممکن است دوست نداشته باشم و راجع آن غر بزوم، یا غذا سر ساعت حاضر نشود، یا اینکه باید مواظب باشم که شما از مواد اولیه غذایی به شکل مطلوبی استفاده کنید و خیلی از چیزها را هدر ندهید. از طرف دیگر شما در مورد من همین کار را می‌کنید، به‌دقت، امکان وجود گردوخاک را در همه زوایای ناممکن خانه، آنجایی که خود هیچ‌گاه به آن نگاه نخواهید کرد، را کنترل می‌نمائید. باید دستشویی و توالت، دستگیره‌های در و پنجره کنترل شوند. همچنین ممکن است از من به خاطر استفاده زیاد از مواد شیمیایی انتقاد کنید.

در سناریو ث که احمقانه‌ترین سناریوی موجود است، هیچ‌چیز سودمندی وجود ندارد. ما هر دو همان کار را برای یکدیگر انجام می‌دهیم در این حالت، ما کار خود را کاملاً از خودبیگانه کرده‌ایم و به یکدیگر پول می‌پردازیم. ما تمیز کردن و آشپزی را با فرمان کس دیگری انجام می‌دهیم.

حال، سناریوی اول، سناریوی است که بسیاری از کسانی که طرفدار کم کردن ساعات کار همگانی با حفظ حقوق هستند، از جمله سوسیالیست‌ها، طرفدار آن می‌باشند. سناریوی دوم، سناریوی سرمایه‌داری ایدئال لیبرالی در قرن بیستم بود. در این حالت ما وفور را زیاد می‌کنیم، اما در عین حال نیروی کار خود را به فروش می‌رسانیم و از خودبیگانه می‌نماییم. در حالتی که تعویض کار برای هر دو ما سودآور بود، من آشپزی دوست ندارم و شما تمیز کردن و یا بالعکس، ممکن است طرفدارانی در جناح چپ نیز پیدا شوند. اما سناریوی سوم همان سناریوی معمول امروز ماست که سوسیال‌دموکراسی نیز به دنبال آن است. در جامعه‌ای که نیروی کار به‌طور کامل کالایی شده و ما برای چیزهای ساده‌ای که هم دوست داریم و هم از عهده‌اش برمی‌آییم نیز باید پول دهیم. در این حالت هر روز بر تعداد کارهای تولیدشده افزوده می‌شود و تولید ناخالص ملی رشد خواهد نمود و سوسیال‌دموکراسی درست به همین خاطر آن را دوست دارد.

همان‌طور که گفته شد، این فقط یک آزمایش فکری است، اما باید به این فکر کرد که آیا ما در پی ایجاد جامعه‌ای هستیم که هر روز چیزهای بیشتری کالایی می‌شوند بدون آنکه نیازهای واقعی ما را جبران نمایند، فقط برای آنکه رشد اقتصادی بالا رود و همه بتوانند ساعات‌های طولانی بر سر کار باشند؟ بدون آنکه جامعه بتواند به‌طور دموکراتیک در مورد لزوم یا عدم لزوم آن تصمیم بگیرد.

اگر سطح درآمد و در عین حال ساعات کار کشوری کمتر است، این به معنی «فقر» نیست. اما متأسفانه، این چیزی است که بسیاری از سوسیال‌دموکرات‌ها نمی‌پذیرند. در ابتدای تشکیل سوسیال‌دموکراسی از بین رفتن کار مزدی یکی از اهداف اولیه آن بود. این هدف از برنامه بسیاری از آن‌ها، سال‌هاست که رخت بر بسته است. امروز، از نظر سوسیال‌دموکراسی، داشتن بیمه‌های بیکاری، بیماری و بازنشستگی به نوعی غیر کالایی کردن نیروی کار است. این بیمه‌های همگانی از دستاوردهای بزرگ سوسیال‌دموکراسی و همه‌کسانی هستند که در این راه مبارزه کرده‌اند، اما این به‌تنهایی کافی نیست. اگر هدف خود را افزایش رشد اقتصادی به هر قیمتی قرار دهیم، ...

ادامه در صفحه ۱۴

## سرنوشت سوسیال ...

ادامه از صفحه ۱۲

آنگاه دچار مشکل بزرگی هستیم. غیر کالایی کردن کار یک «اوتوپیی» است که به آن به عنوان یک راهنما نیاز داریم. سوسیالیست‌ها باید در پی اوقات فراغت بیشتر، کنترل بر فرایند کار و ایده‌رهایی از کار دستمزدی باشند.

نکته دیگر، مسئله انتخاب و کنترل است. این انتقادی است که هم از سوی برخی چپ‌های نو و هم نئولیبرال‌ها متوجه دولت رفاه گشت. تمام نهادهای دولت رفاه از طرفی موجب امنیت و آزادی هستند، اما در عین حال ابزاری برای کنترل اجتماعی نیز محسوب می‌شوند. این نکته‌ای است که فوکو از آن بشدت انتقاد نمود. پیتر فریز این تناقض را این‌گونه بیان می‌کند: «سرمایه‌داری رفاه همیشه با تنش بین مزایای همگانی با یک درک عام از شهروند اجتماعی، و دقت برای طراحی سیستم‌های خاصی از صلاحیت، از محل کار، تا خیابان و مدرسه مرتبط می‌شود». به عبارتی، به یک فرد بیکار حقوق و مزایایی تعلق می‌گیرد، اما در جامعه رفاه، فرد بیکار و مزایایی که به آن تعلق می‌گیرد به دقت تعریف شده است. در صورت عدم رعایت کوچک‌ترین قوانین وضع شده فرد ممکن است در خارج از سیستم قرار گیرد، از این رو، وظیفه این نهادها تحمیل نوعی از انضباط بر فرد است. به همین خاطر فوکو که چند سالی در سوئد زندگی کرده بود، درجایی گفته بود «دولت رفاه نیز مانند بیمارستان روانی، اداره معلولان، زندان، مدرسه پدسالارانه-استعمارگرایانه-انقیادگرایانه است». مسلماً، همین انتقاد از سوی نئولیبرال‌ها هم مطرح شده و می‌شود اما کسانی که از جناح چپ به آن انتقاد می‌کنند، هدفشان سپردن همه چیز به بازار نبوده بلکه یافتن راهی دیگر برای حل این مشکل است...

در هر حال، می‌توان نتیجه گرفت که نویسنده این سطور با مطلوبیت راه سوسیال‌دموکراسی که بر پایه رشد به هر قیمتی و کنترل نهاده شده است، همراه نیست. بلکه باید در پی راهی دیگر بود.

### نفی دستاوردها؟

آیا این به معنی نفی دستاوردهای سوسیال‌دموکراسی نیست؟ آیا این همراهی با مخالفین سوسیال‌دموکراسی نیست؟ این پرسشی است که تاکنون بارها به اشکال مختلف مطرح شده است. مسلماً نه. مبارزه برای یک دولت عام رفاه، مبارزه‌ای لازم و ضروری است. این پروژه‌ای است که می‌توان بسیاری از نیروهای چپ را حول آن متحد ساخت، اما نباید پرنده خیال را در همین جا متوقف نمود. نباید در وراى آن چیز دیگری ندید. نمی‌توان ضعف‌ها و محدودیت‌های آن را نادیده گرفت. این پروژه‌ای است که هدف آن ایجاد «سرمایه‌داری با چهره انسانی» است اما بسیاری از نیروهای چپ خواهان «سوسیالیسم با چهره انسانی» هستند. پذیرش دومی الزاماً به معنی رد اولی نیست. این به معنی آن است که ضمن دفاع از پروژه اول، پیشروی به سمت پروژه دوم را باید ادامه داد. مثالی بزنم. اگر از مربی تیم فوتبال کشور پرسیده شود که چه هدف و آرزویی برای جام جهانی دارد، ممکن است بگوید هدف ما رسیدن به جام جهانی است یا اینکه هدف ما بردن جام جهانی است. اگر کسی بگوید هدف من بردن جام جهانی است و در این مورد واقعاً جدی باشد، این به معنای آن نیست که کار اولیه را که همان کسب ورود به جام جهانی است را فراموش نماید. اگر عمیقاً به حرف خود اعتقاد داشته باشد، باید خود را برای مسابقات مقدماتی آماده سازد، هیچ حریفی را دست‌کم نگیرد و سعی کند برای هر مسابقه از بازیکنان خود به بهترین وجهی استفاده کند. اما در حین حال چنین مربی باید کمی گسترده‌تر فکر کند. در تیم خود از کسانی استفاده کند که توانایی انجام بازی‌های زیادی در یک تورنمنت را داشته باشند. احتمالاً ترکیب سنی تیم را به گونه‌ای در نظر می‌گیرد که بتواند تمرینات طولانی را انجام دهد. شاید میزان تمرینات و نوع تمرینات را عوض کند. بازی‌های دوستانه متنوع‌تری را برنامه‌ریزی می‌کند. اگرچه از روز اول به تمرین پناستی زدن نمی‌پردازد اما مربی در این رابطه هم ایده‌هایی دارد. او با توجه به استراتژی خود برخی از انتخابات و تاکتیک‌هایش را عوض می‌کند، اما این را می‌داند که گام اول کسب جواز ورود به مسابقات است.

تعیین یک هدف «بلندپروازانه» به معنی قبول شکست، یا در ابرها راه رفتن نیست. این درست است که ما در فارسی می‌گوئیم، «سنگ بزرگ علامت زدن است»، اما در مقابل آن می‌توان اصطلاح «کار نیکو کردن از پر کردن» را قرارداد. مسئله اصلی پیدا کردن روش‌های مناسب برای رسیدن به هدف است. می‌توان هدف ساده‌ای انتخاب کرد اما شکست خورد و بالعکس.

زمانی مارگارت تاچر در اوایل دهه ۱۹۸۰ در خطاب به «رؤیابرداران» گفته بود «هیچ الترناتیوی وجود ندارد». اما ما می‌دانیم که وجود دارد. هاید، یکی از متفکرین هوادار او، در مخالفت با منتقدین رادیکال گفته بود: اول، به‌طور کلی، پیامدهای ناخواسته منفی تغییرات عمده اجتماعی بسیار بیشتر از پیامدهای ناخواسته مثبت آن است؛ دوم، هر چه تلاش برای تحول اجتماعی بزرگتر باشد، احتمالاً عواقب منفی ناخواسته آن نیز بزرگتر خواهد شد.

اگر این دو قانون هاید را در نظر بگیریم، آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که حتی در صورت اعتقاد به مشکلات سیستم سرمایه‌داری، بنا بر تز دوم، باید دست به هیچ عمل جدی زد. زیرا باز به گفته او، «حیله مرگبار» روشنفکران این است که «انسان قادر است جهان اطرافش را با توجه به خواسته‌هایش شکل دهد». طبعاً نه هر تغییری خواستنی است و نه هر خواسته‌ای عمل شدنی. اما، ما می‌دانیم که او چه می‌خواست. حفظ سرمایه‌داری به هر شکل و سیمایی. این نمی‌تواند آرزوی همه چپ‌گرایان باشد.

اختلاف امروز برخی از چپ‌گرایان با طرفداران سوسیال‌دموکراسی نه بر سر اتخاذ روش‌هایی فرمیستی یا انقلابی، بلکه بر سر هدف غایی و درک از سوسیالیسم است. همچنان عده‌ای، اگر به سوسیالیسم اعتقاد داشته باشند، سرمایه‌داری را از موضع اخلاقی و نه تحلیل دقیق تناقض‌های درونی آن مورد انتقاد قرار می‌دهند. حتی اگر در انتقاد اخلاقی خود از سرمایه‌داری جدی باشیم، باید به چند نکته جواب دهیم.

در شرایطی که کمپانی‌های بزرگ و مؤسسات بانکی از هر فرصتی برای احراز سود و قدرت بیشتر استفاده می‌کنند، چرا فکر می‌کنیم که تقاضا برای ایجاد بخش‌های بزرگ‌تر غیرخصوصی، در اشکال مختلف تعاونی و یا دولتی و ایجاد یک اقتصاد مختلط که موازنه نامتعادل مالکیت خصوصی کنونی را تغییر و سهم بخش خصوصی را کاهش دهد، موجب سقوط یک کشور در ورطه ناکامی می‌گردد. همچنین ما می‌دانیم که فقط تغییر مالکیت کافی نیست بلکه ایجاد شفافیت، لزوم مشارکت کارکنان در فرایند تولید و مردم در تصمیم‌گیری‌های بزرگ اقتصادی و تعمیق دموکراسی،... نیز لازم هستند.

زمانی مارکس گفت کارگران کشور ندارند، امروز این سرمایه‌داران هستند که کشور ندارند. کاپیست بانک‌ها را در نظر بگیریم. سود آنان خصوصی اما ضررشان اجتماعی و سوسیالیزه شده است. اخیراً بزرگ‌ترین بانک شمال اروپا، پس‌از آنکه دولت سوئد اعلام کرد قصد دارد مالیات جدیدی را وضع کند، ابتدا دولت را تهدید و سپس دفتر مرکزی خود را به فنلاند منتقل کرد. لازم به تذکر است که بخش بزرگی از این بانک در ابتدای تأسیس متعلق به دولت بود، اما دولت سهام خود را به تدریج فروخت. ارزش دارایی‌های این بانک بسیار بیشتر از تولید ناخالص ملی کشور سوئد است و در صورت ورشکستگی، کشوری که دفتر مرکزی بانک در آن قرار دارد مسئول تأمین غرامت‌های بانکی است (در سال ۲۰۲۴ یک نهاد مشترک اروپایی مسئولیت را به عهده می‌گیرد). مالیاتی که قرار است وضع شود، برای بهبود وضعیت امور مالی کشور برای مقابله با چنین خطری در نظر گرفته شده است. زمانی که این بانک در سال گذشته شکل سازمانی خود را به گونه‌ای تغییر داد که دولت سوئد عملاً مسئول بدهی‌های تمام شعبات این بانک در کشورهای دیگر، در صورت ورشکستگی شد، هیچ بحث جدی در کشور صورت نگرفت. فقط بانک مرکزی اظهار نگرانی نمود. در حالی که ورشکستگی بانکی به چنان عظمت، باعث زیر و شدن اقتصاد کشور می‌گشت. همان طور که قبلاً در مورد ایسلند اتفاق افتاد. چنین موردی فقط یک مورد اقتصادی نیست و مسئله‌ای مربوط به دموکراسی است. آیا هنگامی که دولت سوسیال‌دموکرات مسئولیت بدهی‌های آن را به عهده گرفت، بدون آنکه به مردم چیزی در این باره بگوید، آن را به شیوه درستی انجام داد؟ آیا امروز زمانی که آن دولت می‌تواند نفس راحتی، به خاطر ترک آن بانک از سوئد، بکشد، توان پاسخ منتقدین متنفذ سوسیال‌دموکرات خود، که خواهان حفظ بانک در سوئد و دریافت مالیات بیشتر از آن بودند، را دارد؟

من در طی این نوشته‌ها تاکنون سعی کرده‌ام نشان دهم که اول، سوسیال‌دموکراسی در طی نزدیک به یک و نیم قرن گذشته دچار تغییرات زیادی شده است. بسیاری از اجزای رادیکال آن به مرور از بین رفته‌اند. دوم، سوسیال‌دموکراسی به مثابه یک جنبش، سعی کرده بنا بر وضعیت به مهم‌ترین معضلات سه‌گانه خود-رابطه فرد و جمع، گرایش دفاع از سرمایه‌داری در مقابل ...

## سرنوشت سوسیال ...

ادامه از صفحه ۱۴

انتقاد از آن، تنش پراگماتیسم و اوتوپیسیم - پاسخ دهد. تغییراتی که در دوران چرخش راه سوم صورت گرفت نه از روی اجبار بلکه زائیده تضادهای درونی خودش بود. سوسیالدموکراسی امروز راه طولانی در جهت تغییرات گسترده کنونی خود پیموده است و به عقب باز نخواهد گشت. آنچه تاکنون اتفاق افتاده است، اشتباه این یا آن رهبر حزبی نبوده و نیست. قطعاً رهبرانی بودند/ هستند که در کشیده شدن این جنبش به چپ یا راست نقش مهمی بازی کرده‌اند. همین موضوع در مورد بسیاری از دیگر چپگرایان صادق است. البته هیچ‌کس نمی‌تواند در آینده دور، امکان گردش به چپ سوسیالدموکراسی را کتمان کند، اما چنین چیزی امروز در تیررس قرار ندارد. آنچه امروز طرفداران سوسیالیسم دمکراتیک می‌گویند، در لحظه کنونی فرق زیادی با آنچه که سوسیالدموکرات‌ها در ابتدای شکل‌گیری خود می‌گفتند ندارد. تمام احزابی که به سوسیالیسم دمکراتیک باور دارند، «تقدم سیاست» را می‌پذیرند. برای رفرم‌هایی که وضع مردم را بهتر می‌کند مبارزه می‌کنند، اما درعین‌حال خواهان تعمیق مبارزه در جهت رفرم‌هایی هستند که به ما در گذار از سرمایه‌داری کمک می‌کنند. اگر امروز گفته می‌شود که بورژوازی با کم کردن مالیات بر کار، دست سوسیالدموکرات‌ها را از پشت بسته است و امکان بازگرداندن عقربه ساعت وجود ندارد، می‌توان با شعارهای مناسب و ارائه راه‌حل مناسب هم برخی از طرح‌های مالیاتی و هم رفرم‌های رادیکال را به اجرا گذاشت. آیا سوسیالدموکرات‌ها اگر بخواهند نمی‌توانند کم کردن ساعات کار، افزایش مرخصی را با موفقیت به اجرا گذارند؟ نمی‌توانند به جای فروختن سهام شرکت‌های دولتی، سهم خود را در شرکت‌های موجود حفظ و در شرکت‌های دیگر افزایش دهند؟

متأسفانه سوسیالدموکراسی امروز بسیاری از ایده‌های رادیکال گذشته خود را کنار گذاشته است. مسئله این نیست که نمی‌توان از طریق تاکتیک‌های رفرمیستی به موفقیت رسید. سوسیالدموکراسی به ما نشان داده است که امکان چنین پیروزی‌هایی نیز وجود دارد. مشکل چپ حفظ و ادامه پیروزی‌های کسب‌شده است. برای این منظور به نظر بسیاری از چپ‌گرایان ما نیاز به تئوری‌ها و ایده‌های رادیکال‌تری برای باز کردن راه برای آینده بهتر داریم. سوسیالدموکراسی به ما نشان داده است که امکان سازش طبقاتی برای رسیدن به برخی از موفقیت‌ها وجود دارد، اما از سوی دیگر ما از تاریخ سوسیالدموکراسی می‌آموزیم که کنترل سرمایه و تولید فقط با سازش طبقاتی امکان‌پذیر نیست. لحظاتی وجود دارند که باید از نیروی مردم در اشکال مناسب استفاده نمود. تاریخ سوسیالدموکراسی به ما نشان داده است، زمانی می‌توان موفق شد که بتوان مردم را برای طرح‌های عملی حول «اوتوپیی‌های واقعی» جمع نمود. سوسیالدموکراسی به ما اهمیت پراگماتیسم سیاسی را می‌آموزد، اما درعین‌حال می‌آموزد که ما به یک تئوری سوسیالیستی نیاز داریم.

فرانسوا میتران، زمانی که هنوز خود را رادیکال قلمداد می‌کرد و با متحدان خود برای اجرای رفرم‌های بزرگی در فرانسه تلاش می‌نمود، به‌درستی گفت، «شما می‌توانید یا مدیر جامعه سرمایه‌داری باشید یا بنیان‌گذار یک جامعه سوسیالیستی... تا جایی که به ما مربوط می‌شود، ما می‌خواهیم دومی باشیم.»

امروز برای آنکه بتوان آرزوهای یک سوسیالدموکرات را به اجرا درآورد، بایستی نه سوسیالدموکرات بلکه یک سوسیالیست باشید، کسی که نه در پی ایجاد «سرمایه‌داری با چهره انسانی» بلکه «سوسیالیسم با چهره انسانی» است، چراکه حتی در صورت رسیدن به اولی، حتی اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، شما بلافاصله مجبور به عقب‌نشینی بزرگی می‌شوید. این چیزی است که تجارب اخیر سوسیالدموکراسی به ما می‌آموزد.

ادامه دارد

### منابع

- ویکی‌پدیا
- اریک الین رایت، گذار از سرمایه‌داری از طریق اوتوپیاهاک واقعی
- نیولفت ریویو
- پیتر فریز، چهار آینده
- ژاکوبین
- اینگو اشمیت، سوسیالدموکراسی بعد از جنگ سرد
- هنینگ میر، آینده سوسیالدموکراسی اروپا
- شری برمن، تقدم سیاست
- اریک الین رایت، تصور اوتوپیاهاک واقعی
- مایکل کالسکی، جنبه‌های اشتغال کامل

## آی ملت، ...

ادامه از صفحه ۱۷

اگر به‌راستی این نظام هنر و توانایی کارآفرینی دارد چرا نتوانسته در طی ۲۸ سال گذشته برای همین چند صد هزار نفر مردم بومی اشتغال و امکانات فراهم آورد؟ با چه منطق و عقلانیتی می‌توان پذیرفت که این طرح می‌تواند برای بیش از پنج میلیون جمعیت کار ایجاد کند؟ نظام تلاش می‌کند تا فقر و فقرا را از حاشیه شهرهای بزرگی مثل تهران و مشهد و اصفهان به حاشیه‌های ساحلی و دوردست کشور منتقل کند تا از مناظر دور بمانند و فقر در حاشیه کشور به دلایل اقلیمی و زیست‌محیطی و جغرافیایی و غیره توجیه شود. در گزارش ویدئویی که لینک آن در زیر آمده است با استناد به مدارک و شواهد و اسناد خود جمهوری اسلامی ثابت می‌شود که هدف طرح نظامی - امنیتی به‌اصطلاح توسعه سواحل مکران، توسعه نیست بلکه تغییر کامل بافت جمعیتی و به حاشیه راندن و فقیرتر نمودن مردم بومی آن منطقه و انتقال حاشیه‌نشینی و فقر از شهرهای بزرگ مرکزی به "حاشیه کشور" است و لا غیر! به همین دلیل تا دیر نشده، ملت باید به داد مردم حاشیه‌نشینی و فقیر سواحل مکران برسند.

لینک به ویدئوی اسناد و منابع و مراجع: [https://www.youtube.com/watch?v=KH\\_a2sz28Zo](https://www.youtube.com/watch?v=KH_a2sz28Zo) feature=youtu.be

عبدالستار دوشوکی

۳۰ شهریور ۱۳۹۶

مرکز مطالعات بلوچستان - لندن

[doshoki@gmail.com](mailto:doshoki@gmail.com)

**ما خواهان برابر حقوقی شهروندان و اجرای بی‌خداشه حقوق بشر هستیم**

# رفراندوم، گرفتاری جدید جمهوری اسلامی

## فرخ نعمت‌پور



با نزدیک شدن روز رفراندوم در اقلیم کردستان، موضع‌گیری‌های جمهوری اسلامی تند و تیزتر می‌شوند. تهدید به بستن مرزها، فسخ قراردادهای ایران با اقلیم و عدم کنترل حشد شعبی در صورت تصمیمشان در حمله به کردستان عراق، از جمله مواردی بودند که در رسانه‌ها از سوی مسئولین مهم جمهوری اسلامی اعلام گردیدند. این موضع‌گیری‌های به شدت غیر دوستانه و غیر دیپلماتیک نشان می‌دهند که حکومت ایران به امر رفراندوم بسیار حساس است و آن را کاملاً از زاویه امنیتی و ضد منافع خود ارزیابی می‌کند، که مهم‌ترین عنصر این نگاه امنیتی که در اساس دو وجه دارد، فراخ شدن جای پای رقیبان دیرینه ایران در اقلیم و تحت‌فشار قرار دادن ایران است.

اما آیا توان و امکانات جمهوری اسلامی در مقابله با اقلیم کردستان در آن حدی است که بتواند تهدیدی جدی برای اقلیم باشد؟ به نظر می‌رسد بارزانی علیرغم عدم ارائه نقشه راه مشخص برای عملی کردن نتیجه رفراندوم، اما لاف‌تلو توان ایران را در مقابله با اقلیم زیاد جدی نمی‌گیرد و تأثیرات آن را محدود می‌بیند. اما چرا او به این نتیجه رسیده و چنین نگرشی دارد؟

در شرایطی که ایران بشدت نیاز به اجرائی کردن برجام و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی خود با جهان دارد، تنش در مرزهای غربی با اقلیم کردستان، چه در بعد نظامی و چه در بعد سیاسی و اقتصادی، می‌تواند وضعیت شکننده ایران را از آنچه هست شکننده‌تر کند. دولت ایران که با به ریاست جمهوری رسیدن روحانی پای در عادی‌سازی روابط خود با جهان خارج گذاشته، عمیقاً نیاز به عادی کردن شرایط داخلی و بویژه روابط با همسایگانش را دارد که این امر خود را در ماه‌های اخیر در دکترین دیپلماسی و گفتگوی وزارت خارجه و سخنان محمدرضا طریف به‌خوبی نشان داده است. تنش نظامی در مرزهای غربی ایران، در صورت درگیری نظامی میان دولت عراق که وسیعاً از حمایت ایران برخوردار است با کردها، پای ایران را به شیوه غیرمستقیم به این جنگ می‌کشاند که در چنین وضعیتی به هیچ وجه مورد علاقه رژیم ایران نیست. ۱ از طرف دیگر، دولت ایران که خود را دوست دیرینه کردهای عراق حساب می‌کند و هر از چند گاهی با اعلام آن در رسانه‌های داخلی، از زبان مفسران و مسئولین گوناگون بدان می‌نازد، با برافروخته شدن جنگ میان دولت عراق و اقلیم، در میان افکار عمومی کردها به این وجهه ضربه سختی وارد خواهد شد، که این به معنای از دست دادن موقعیتی استراتژیکی است که در چندین دهه گذشته به طور جدی در منطقه روی آن حساب باز کرده‌است. بویژه اینکه چنین درگیری‌ای در منطقه کرکوک رخ خواهد داد که در آن اتحادیه میهنی (دوست نزدیک ایران) دست بالا را دارد و نیروی اصلی است.

درواقع استراتژیست‌های مشاور مسعود بارزانی با طرح امر رفراندوم و دمیدن در آتش احساسات ناسیونالیستی مردم کردستان، در شرایطی که از هر سو اقلیم در آتش سوزان بحران‌های جدی می‌سوزد، پاتکی بود به طرف مقابل برای بسیج و تجهیز نیروی خودی و انداختن گوی آتش و نگرانی در جبهه مقابل.

البته رفراندوم کماکان با مشکلات بسیار جدی از جمله با عدم تفاهم ملی در سطح اقلیم روبرو است. عدم استقبال جدی از آن در مناطق تحت کنترل اتحادیه میهنی و جنبش گوران، از جمله نشانه‌های جدی این عدم تفاهم ملی است. اما این مانع از آن نمی‌شود که رفراندوم برگزار نشود و شاهد تأثیرات معین سیاسی آن بر جمهوری اسلامی نباشیم.

بی‌گمان جمهوری اسلامی در شرایطی که به‌عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای در خاورمیانه در حال پیشروی و تثبیت موقعیت خود است، برافروختن آتش چنین شیطنتی را در مرزهای غربی خود نمی‌پذیرد، اما هم‌زمان، از امکانات قابل ملاحظه‌ای برای مقابله با آن هم بهره‌مند نیست و بروز عصیت‌های سیاسی در موضع‌گیری‌های اخیر مسئولین و ارگان‌های عالی آن را باید در همین امر جستجو کرد.

واقعیت این است که مسعود بارزانی کاملاً نمی‌داند به کجا می‌رود، او در یک وضعیت پریشان قرار دارد، اما با طرح رفراندوم، قدرت ایران در منطقه و بویژه در عراق و اقلیم را به چالش کشیده است. او همانند رقبای ایران نمی‌خواهد جمهوری اسلامی برنده نهائی پایان جنگ با داعش باشد. برنده‌ای که با خود یک دولت مرکزی قدرتمندتر در عراق را سر کار خواهد آورد و موقعیت 'پ کا کا' را که در مرزهای شمال غربی اقلیم با ایران مستقرند (به‌عنوان رقیب مهم پارتی) مستحکم‌تر خواهد ساخت. او با رفراندوم، چشم امید به جذب نیروهای هرچه بیشتری به طرف خود از جبهه رقبای ایران در سطح منطقه و جهانی دوخته است.

اما آیا علاوه به اسرائیل و عربستان، کشورهای دیگر حاضرند بار دیگر وارد یک جنگ نیابتی دیگر در منطقه شوند و سرمایه و امکانات خود را در آن به باد دهند؟ ظاهراً دیپلماسی رسمی غرب (بویژه آمریکا) و نیز دولت ترکیه از چنین وضعیت نوبنی حذر دارند.

با این حساب، راه به کجا خواهد رسید؟

-----

**زیرنویس:**

۱- بستن مرزها هم برای کردستان ایران و دیگر استان‌های مرزی گران تمام خواهد شد. با توجه به بیکاری گسترده در سطح استان کردستان و وابستگی اقشار وسیعی از مردم به شغل کولبری و تجارت در نواحی مرزی، بستن مرزها تنش‌های جدیدی را در این استان‌ها رقم خواهد زد. مورد اخیر قیام مردم بانه در اعتراض به قتل دو کولبر که چندین روز به طول انجامید، از نمونه‌های مهم و غیرقابل‌اغماض است.

**«جهانی دیگر، جهانی بهتر» ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم**



## آی ملت، به داد ما برسید

دکتر عبدالستار دوشوکی



دود چهارصد هزار نفر در سواحل مکران از جاسک گرفته تا گواتر در مرز پاکستان با کمترین امکانات زندگی از جمله فقدان آب، برق، گاز، مسکن، مدرسه، بیمارستان و بیکاری و فقر گسترده روزگار سپری می‌کنند. حدود صد هزار کودک در بلوچستانی که بیش از نیمی از آن‌ها در سواحل مکران هستند از مدرسه ابتدایی و آموزش محروم هستند. بنا به گفته نمایندگان مجلس بین ۴۰٪ تا ۵۰٪ از مردم استان سیستان و بلوچستان بیکار هستند. جمهوری اسلامی در طی بیش از ۲۸ سال گذشته از ارائه بدیهی‌ترین خدمات اولیه زندگی به مردمان آن سرزمین عاجز مانده است. در چنین شرایطی جمهوری اسلامی قصد دارد بر اساس طرحی بنام "طرح توسعه سواحل مکران" و از طریق مهندسی تغییر بافت جمعیتی یا به عبارتی "آمایش جمعیتی"، بیش از پنج میلیون نفر را از بقیه مناطق کشور به سواحل مکران بفرستد تا در آن سرزمین محروم سکنی گزینند. این طرح که ابعاد مختلف نظامی - امنیتی دارد توسط نظامیان از جمله ارتش، نیروی دریایی و سپاه با اولویت فوق‌العاده‌ای دنبال می‌شود. سؤال اساسی این است که گسیل اجباری بیش از پنج میلیون بیکار از مناطق دیگر کشور و تصرف اراضی و شهرک‌سازی اجباری چه توجیه عقلانی یا ملی می‌تواند داشته باشد؟

تاکنون کنفرانس‌ها و جلسات بی‌شماری برای پیشبرد این طرح برگزار شده است. ده‌ها نهاد حکومتی، شرکت‌های خصولتی، وزارتخانه‌ها و ارگان‌های نظامی و امنیتی متولی این طرح هستند. اگرچه ریاست طرح بر عهده معاون وزیر دفاع و تولید آن با نیروی دریایی است، نه تنها در بین اعضای بی‌شمار ستاد توسعه سواحل مکران، بلکه حتی در بین بیش از صد شرکت و نهادهای متعدد حکومتی حتی یک نهاد مردمی و بومی سهام‌دار یا به نوعی دخیل در این طرح نیست. از مجمع نمایندگان استان سیستان و بلوچستان گرفته تا شوراهای شهر و شهرستان‌های سواحل مکران، از شهرداری‌های محلی گرفته تا معتمدین محلی و نهادهای مردمی شهرها و روستاهای سواحل مکران. همه این‌ها به عنوان "غیرخودی" و "نامحرم" از مشارکت یا حتی مشاورت در این طرح به صورت کامل حذف شده‌اند. فقط از حضور برخی از علمای مذهبی در بعضی از مراسم "کلنگ زنی" بهره‌برداری تبلیغاتی می‌شود. حتی به گفته رئیس هیئت‌مدیره شرکت توسعه پتروشیمی نگین مکران، از بین ده‌ها شرکت، سهم کل استان صفر است.

این طرح هشت هدف مشخص را دنبال می‌کند که عبارت‌اند از:

- ۱ - گسیل ۵ میلیون نفر به سواحل مکران و تغییر کامل بافت جمعیتی؛
- ۲ - تصاحب یا تصرف زمین‌های مکران توسط ارگان‌های مختلف نظامی؛
- ۳ - نظامی و امنیتی کردن سواحل مکران توسط سپاه و نیروی دریایی؛
- ۴ - سُنّی زُدایی و فقر زایی و به حاشیه راندن بلوچ‌ها و موجو آن‌ها؛
- ۵ - ایجاد استان مکران یا استان ساحلی با اکثریت غیر بلوچ و شیعه؛
- ۶ - پایه‌گذاری یک "تمدن جدید علوی" توسط مهاجران غیربومی؛
- ۷ - تقسیم استان فعلی سیستان و بلوچستان به استان‌های کوچک‌تر؛
- ۸ - حذف نام بلوچستان و رفع خطر تجزیه بلوچستان در درازمدت.

اگر به اسناد و مدارک موجود بنگریم (در ویدئویی که لینک آن در زیر این مقاله آمده است به این مستندات رجوع شده است) می‌بینیم که اصولاً ایرک طرح نظامی با ملاحظات شدیداً امنیتی است که توسط نظامیان بخصوص سپاه، ولی در ظاهر توسط نیروی دریایی مدیریت می‌شود و به عنوان طرح آمایش جمعیتی در آینه اقتدار نیروی دریایی نظام جمهوری اسلامی معرفی می‌شود که در آن مردم بلوچ هیچ‌گونه جایگاه و یا نقشی ندارند. جالب اینجاست که بر اساس آمار پیش‌بینی‌شده در این طرح سهم نیروهای امنیتی و نظامی در اشتغال این مهاجرین بیشتر از سهم حوزه‌های اقتصادی در زمینه انرژی، کشاورزی، صنعت و معدن و بازرگانی و زیرساخت‌ها است. از تسهیلات آموزشی و درمانی و اجتماعی خبری نیست. که این خود بیانگر ماهیت اصلی و نظامی - محور این "آمایش جمعیتی" است.

در یکی از پژوهش‌نامه‌های مستند این طرح تحت عنوان "چرا به توسعه سواحل مکران و بندر چابهار این قدر اهمیت داده می‌شود؟" آمده است: "موضوع اصلی که در رسانه‌های عمومی به دلیل ملاحظات امنیتی مطرح نمی‌شود، ترس مسئولین کشور برای از دست دادن دسترسی ایران به سواحل اقیانوسی دریای عمان و از دست دادن تنها بندر اقیانوسی کشور در آینده نه‌چندان دور است. ناامنی‌های مکرر مناطق شرقی و ترورها و اقدامات تروریستی متعدد و بمب‌گذاری‌های انتحاری و گروگان‌گیری سربازان و ... در کنار رشد غیرطبیعی جمعیت اهل تسنن نسبت به جمعیت شیعه در این مناطق به یک‌باره مسئولین کشور را متوجه این قضیه کرد که اگر دیر بچینند، مناطق شرق و جنوب شرق آن قدر ناامن خواهند شد که امکان بروز شورش‌های مذهبی و به‌مرور، استقلال خواهی این مناطق و جدایی آن‌ها از ایران مطرح خواهد شد." این پژوهش‌نامه مدعی می‌شود "امروزه سیستان و بلوچستان دارای بیشترین رشد جمعیت اهل تسنن است که علی‌رغم فقر و محرومیت، با حمایت‌های مالی و تبلیغاتی مذهبی خارجی (احتمالاً عربستان و امارات) ادامه داشته است، و این کودتای جمعیتی، امنیت کل ایران را تهدید می‌کند، زیرا امروزه در ازای تولد هر ۳ نوزاد شیعه، ۱۶ نوزاد سنی در کشور متولد می‌شود. مصاحبه‌های متعدد دربار سیاری (فرمانده نیروی دریایی ارتش) و اظهارنظر کمتر فرماندهان سپاه برای توسعه سواحل مکران در همین راستا قابل تفسیر است."

عملکرد بدبینانه مسئولین این طرح نسبت به مردم بومی بلوچ و نگاه "غیرخودی" آن‌ها به اهل سنت و فرآیند پروژه‌های در حال اجرا برای عملی نمودن "طرح آمایش جمعیتی" کاملاً با دکترین مطرح‌شده در پژوهش‌نامه فوق سازگاری راهبردی و انطباق درونی و عینی دارد. متأسفانه در فضای امنیتی بسیار شدید در استان سیستان و بلوچستان امکان مخالفت علنی با طرح آمایش جمعیتی وجود ندارد. نهادهای امنیتی و دولتی تلاش می‌کنند تا تعدادی از علمای مذهبی، معتمدین محلی و برخی از روشنفکران بلوچ را در گروه‌هایی تحت عنوان کنشگران سیاسی و اجتماعی بلوچ گرد هم آورده تا بر طبل تبلیغات توسعه سواحل مکران بکوبند. شوربخانه اجازه طرح سؤالات بدیهی نظیر اینکه "چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است" در استان به کسی داده نمی‌شود. زیرا ساکنان فعلی سواحل مکران بیش از هر کس دیگری مستحق توسعه و امکانات هستند. صدها هزار ساکن فعلی بلوچستان بیکار هستند، و بسیاری از آن‌ها برای امرارمعاش ناچار هستند زن و فرزندان خود را رها کرده و به عنوان کارگر فصلی دوره‌گرد به شهرهای دیگر کشور بروند، که در آنجا نیز مورد تبعیض و تحقیر قرار می‌گیرند. جمهوری اسلامی از ایجاد شغل و فراهم نمودن امکانات اولیه نظیر آب برق گاز مدرسه و بیمارستان برای چهارصد هزار بومی سواحل مکران عاجز مانده است.

# راهبرد جدید آمریکا در افغانستان و واکنش دیگر قدرت‌ها

## عیسی پهلوان

سرانجام در ماه اوت پس از مدت‌ها انتظار راهبرد جدید آمریکا در افغانستان، از سوی دونالد ترامپ اعلام شد. او گفت که برنامه‌ی زمانی مشخصی برای خروج نظامیان آمریکایی از افغانستان مطرح نیست و این کشور به تقویت نیروهایش در افغانستان اقدام خواهد کرد و بر شمار آنان خواهد افزود. او هدف از این کار را پشتیبانی از دولت افغانستان و کوشش برای سرکوب و نابودی تروریست‌های القاعده، داعش و طالبان اعلام کرد و به دولت پاکستان هشدار داد که پشتیبانی این کشور از طالبان و حضور آنان در پاکستان را برنمی‌تابد و از پاکستان خواست به تروریست‌ها در این کشور پناه ندهد و به ثبات حکومت افغانستان یاری رساند.

ترامپ تاکید کرد که کشورش دیگر نمی‌تواند در برابر حضور طالبان در پاکستان ساکت بماند. از دیگر نکته‌های این راهبرد جدید پیام به دولت هند برای ایفای نقش اقتصادی بیشتر در افغانستان بود. ترامپ از همکاری با هند به عنوان بخش مهمی از استراتژی آمریکادر منطقه یادکرد و به اهمیت همگرایی با این کشور در اقیانوس آرام اشاره نمود. توجه به این نکته ضروری است که دولت آمریکا نه از سر دلسوزی به مردم افغانستان و تامین منافع این کشور ادامه دخالت نظامی در افغانستان را پی می‌گیرد بلکه محافل محافظه‌کار و راست‌گرا و جنگ طلب آمریکایی برای تامین آماج‌های استراتژیک و ژئوپلیتیک و تقویت هژمونی و سرکردگی جهانی این کشور که در چند سال گذشته با چالش‌های جدی روبرو شده و در رقابت با دیگر قدرت‌های جهانی به‌ویژه چین و روسیه به این اقدام دست یازیده است.

باآنکه اعلام ادامه ماندگاری نظامیان آمریکایی در افغانستان و افزایش احتمالی ۳ تا ۴ هزارنفره شمار آنها در این طولانی‌ترین جنگی که ارتش آمریکا - به مدت ۱۶ سال - در آن درگیر است دگرگونی اساسی در سرنوشت این جنگ ایجاد نخواهد کرد اما به سبب وضعیت پیچیده مناسبات بین‌المللی و درگیری‌های قدرت‌های جهانی برسر منطقه‌های نفوذ، با واکنش‌های گسترده‌ای روبرو شده است.

بی تردید کسی فراموش نکرده است که افزایش ۳۰ هزار نفری نظامیان آمریکایی در افغانستان در سال ۲۰۰۹ به دستور اوپاما که شمار آنها را به ۱۰۰۰۰۰ نفر رساند هم نتوانست طالبان و القاعده را در افغانستان ریشه‌کن کند و باآنکه ۸۰۰۰ نظامی آمریکایی و ۵۰۰۰ نفر از دیگر کشورهای عضو ناتو هنوز در افغانستان بسر می‌برند و

با طالبان، داعش و القاعده در جنگ هستند، ۴۰ درصد خاک افغانستان در اشغال طالبان به مثابه نیروی اصلی مخالف قرار دارد.

جیم ماتیس وزیر دفاع آمریکا در باره راهبرد جدید گفت: "من با دبیر کل ناتو و سایر هم‌پیمانانمان در زمینه افزایش شمار نظامیان در افغانستان گفتگو خواهم کرد". اشتولتن برگ دبیرکل ناتو با پشتیبانی از سیاست جدید آمریکا گفت که در این زمینه ناتو به‌صورت نامحدود در کنار آمریکا خواهد ایستاد. ژنرال نیکلسون فرمانده ناتو در افغانستان تاکید کرد که راهبرد جدید دولت آمریکا راه را بر شکست دولت افغانستان از طالبان سد می‌کند و امکان پیروزی را درنبرد با طالبان و داعش افزایش می‌دهد و پشتیبانی بیشتر جهانی از ارتش افغانستان را امکان‌پذیر می‌سازد و طالبان را به پای میز مذاکره می‌کشاند.

اتحادیه اروپا راهبرد آمریکا را گامی به پیش دانست و بر وفق خبری از سندی تایمز دولت انگلیس در پی افزایش نیروهایش در افغانستان است. اشرف غنی و بسیاری از سیاستمداران افغانی از سیاست جدید آمریکا شومندانانه استقبال کردند و رئیس‌جمهور افغانستان شادمانه از آمریکا برای ادامه فعالیت‌هایش در افغانستان سپاسگزاری کرد. دولت هند هم از راهبرد جدید آمریکا به عنوان تلاش علیه تروریست‌ها و پشتیبانان مرزی آنها - پاکستان - استقبال کرد و اعلام داشت که در نگرانی‌های مطرح‌شده از سوی ترامپ شریک است.

چین و پاکستان و روسیه و ایران در نخستین واکنش‌ها به مخالفت با طرح ترامپ برخاستند. دولت چین در واکنش به طرح ترامپ در دفاعی جدی از پاکستان به عنوان کشوری که در خط نخست مبارزه با تروریسم قرار دارد و در این راه قربانی‌های بسیاری داده است پشتیبانی به عمل آورد و از جامعه جهانی خواست تا پاکستان را کشوری ضد تروریسم به حساب آورد. روسیه که پس از سرنگونی حکومت طالبان در سال ۲۰۰۱ تا مدت‌ها توجهی به اوضاع افغانستان نشان نمی‌داد، در یکی دو سال گذشته با پیچیده‌تر شدن اوضاع منطقه و جهان، دخالت مستقیم روسیه در جنگ سوریه و رویارویی با داعش، ژرفش اختلافات روسیه با اروپا و آمریکا و تنش بیشتر روابط با این کشورها به‌ویژه پس از الحاق کریمه به روسیه و ژرفش روند شکل‌گیری قطب‌بندی‌های جدید جهانی، به مساله افغانستان توجه بیشتری نشان داد. در این راستا در آغاز سال جدید به دعوت و

میزبانی دولت روسیه نشست‌های شرکت کشورهای چین، هند، افغانستان، ایران، ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان و پاکستان در مسکو برگزار شد و بحران افغانستان و راه‌های برون‌رفت از آن موردبررسی قرار گرفت. کشورهای شرکت‌کننده از گروه طالبان خواستند که با پایان بخشی به عملیات نظامی به گفتگوی مستقیم با دولت افغانستان روی آورد. درخواستی که البته بی‌پاسخ ماند.

روسیه در نخستین واکنش به راهبرد جدید آمریکا با اعلام مخالفت با آن، این طرح را تلاشی برای ادامه‌ی دخالت آمریکا در افغانستان دانست. وزیر خارجه روسیه در یک نشست خبری درماه اوت گفت ما متأسفیم از اینکه استراتژی جدید آمریکا با اقداماتی بر مبنای زور و تحمیل استوار است. او تاکید کرد، ما اطمینان داریم که این روشی بی‌هوده است. رکس تیلرسون پیش از این نشست گفته بود که روسیه به طالبان اسلحه می‌دهد، لاوروف با نادرست خواندن این خبر گفت که روسیه تنها در باره ی مصونیت شهروندان روسیه در افغانستان و تشویق گروه طالبان برای پیوستن به گفتگوی صلح با دولت افغانستان با طالبان در ارتباط است.

دولت ایران هم مخالفت خود را با طرح ترامپ اعلام کرد.

یکی از طرف‌های اصلی راهبرد جدید آمریکا پاکستان است، کشوری که از زمان سرنگونی دولت محمد داود و دخالت نظامی شوروی در افغانستان تاکنون - نزدیک به چهار دهه - به عنوان متحد آمریکا - اگر نگوییم کارگزار -، یکی از مهم‌ترین عوامل تاثیر گذار در اوضاع نابسامان این کشور بوده است. اتحاد و پیوند آمریکا و پاکستان با قدرت‌گیری اقتصادی و سیاسی چین و نقشه‌ی پایه‌ریزی جاده‌ی ابریشم نوین و سرمایه‌گذاری چند ده میلیارد دلاری این کشور در پاکستان به‌ویژه در بندر استراتژیک گوادر، آرام‌آرام با چالش و تنش روبرو شده است. برخورد آمریکا با پاکستان در راهبرد جدید نشانه‌ی بی‌جدی از این تنش و چالش است.

حکومت پاکستان با واکنش‌های شتابان و غافلگیرانه‌ای به راهبرد جدید آمریکا پاسخ گفت. مجلس نمایندگان این کشور قطعنامه‌ای علیه استراتژی آمریکا به تصویب رساند و در آن ضمن تهدیدآمیز خواندن موضع‌گیری دونالد ترامپ و فرمانده ارتش آمریکا در افغانستان، از دولت خواست تا برای رویارویی با این استراتژی اقدامات دیپلماتیک لازم را تدارک ببیند...

# همه پرسى استقلال کردها یک پیشرفت خوشایند نیست

## یاسمین میظر



### ترجمه از: مهیار مهدوی

در روز سوم مهرماه، اقلیم کردستان عراق قصد دارد همه پرسى ای را برای مسئله استقلال برگزار کند. درخواست های مکرری برای به تعویق انداختن همه پرسى وجود داشته است و چندین بار تاریخ همه پرسى تغییر کرده است اما در حال حاضر اینطور به نظر می رسد که همه پرسى انجام خواهد شد.

درسال ۲۰۱۴ زمانی که دولت اسلامی(داعش) در حال به دست آوردن مناطق ارضی ای در شمال کردستان بود، کردها ارتش عراق را به واگذاری این اراضی به جهادگرایان متمم می کردند. حال اما به طور طعنه آمیزی عملیات های "آزادسازی" شهر های موصل، اربیل و دیگر شهر های شمالی است که باعث تسریع در برگزاری همه پرسى شده است. هفته گذشته مسعود بارزانی، رئیس اقلیم کردستان، در یک گفت و گو با بی بی سی فارسی، خاطر نشان کرد که اگر بغداد رای موافق با استقلال را در همه پرسى قبول نکند، این امر منجر به تدوین شدن مرز های کشور جدید کردستان خواهد شد\*.

با این حال آنچه در مصاحبه ی بی بی سی معنادار بود، تاکید بارزانی بر برگزاری همه پرسى در مناطقی از کردستان است که در مرزهای دوزور و رسمی اقلیم نیست، این مناطق شامل شهر های کرکوک، خانقین، مخمور و شنگال می شود. بارزانی درباره ی کرکوک، که شهری نفت خیز و دارای جمعیت بزرگی از اعراب و ترکمنان هست، افزود:

"ما نمی گوئیم که کرکوک فقط متعلق به کرد هاست. کرکوک باید به نمادی از همزیستی قوم ها تبدیل شود. اگر مردم کرکوک در همه پرسى رای "نه" بدهند، ما به رای آن ها احترام خواهیم گذاشت؛ اما حاضر به پذیرش اینکه کسی ما را از برگزاری همه پرسى در آنجا منع کند، نخواهیم شد. اگر هر گروهی بخواهد با توسل به زور واقعیت شهر کرکوک را تغییر دهد، باید انتظار اینکه تک تک کردها به مبارزه بر سر شهر بپردازند را داشته باشد."

تصور اینکه تهدید های بارزانی در آینده منجر به جنگ داخلی خونین دیگری در عراق بشود دور از ذهن نیست.

البته رهبران کرد مدعی هستند که همه پرسى لزوماً به معنی استقلال نیست؛ هدف اصلی آن ها تقویت موضع خود در مذاکرات پیش رو با بغداد است. اما حکومت عراق در تاریخ بیست و یکم شهریور ماه، زمانی که پارلمان رای به رد همه پرسى به خاطر "غیر قانونی" بودن و مجوز بهره گیری از "هر اهرمی" برای حفاظت از یکپارچگی عراق را به

نخست وزیر صادر کرد، واکنش خود را نشان داد.

موضع رسمی ایالات متحده و بریتانیا توصیه به تعویق انداختن همه پرسى شتاب زده استقلال کردستان به خاطر وجود "شرایط خطرناک" پس از شکست دولت اسلامی(داعش) است. وزیر امور خارجه ایالات متحده، رکس تیلرسون، در بازدید از اقلیم در ماه اوت به این نکته اشاره کرد؛ اما نو محافظه کاران رادیکال تر و متحدانشان در اسرائیل معتقدند، هر همه پرسى ای قدم اولی است برای یک نقشه ی بزرگ تر، که فراتر از مرز های عراق رفته و به یکی شدن تمام مناطق کردنشن در سوریه، ترکیه و ایران می انجامد.

تا زمانی که رژیم صهیونیستی و بخش هایی از دولت ترامپ ذینفع و مایل باشند، یک کشور کرد مستقل می تواند سبب تسریع روند تجزیه عراق و باز کردن راه برای دیگر جنبش های تجزیه طلبی، بشود؛ برای مثال: سنی ها در عراق و سوریه، عرب ها، بلوچ ها و شاید آذری ها در ایران. آن ها امیدوارند که این امر منجر به یک ترسیم کامل و مجدد نو امپریالیستی در منطقه و جایگزینی مرز هایی بشود که در اوایل قرن بیستم به وجود آمده.

اما چرا کسی بخواهد کشورهای حال حاضر منطقه را، در روندی که فقط باعث ایجاد و یا تشدید تخریب و هرج و مرج می شود، نابود کند؟ زیرا نظام امپریالیستی جدید نه تنها علاقه مند به "تغییر رژیم ها از بالا" است، بلکه اساساً علاقه مند به ایجاد هرج و مرج و از هم پاشیدگی سیاسی در "کشورهای سرکشی" است که توانایی زیر سوال بردن هژمونی آمریکا را، در مناطقی که دیگر اکثریت جمعیتی آن ها را توده ها بسیار استثمار شده ی اقتصاد "بازار" جهانی تشکیل نمی دهند(به طور طعنه آمیزی به جز ایران)، دارند.

البته همه ی ما می دانیم که از زمان تهاجم آمریکا، عراق در منطقه قدرت بسیار کمتری دارد، اما همه پرسى بیسنهادی باعث می شود که این نوع جنگ های داخلی ای که در حال حاضر در لیبی و افغانستان در جریان است چیزی شبیه به یک جنبش "نی پارتی" به نظر برسد\*.

این چنین نقشه ای از دید نخست وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو، و مشاورانش امکان تبدیل شدن اسرائیل به یک ابرقدرت منطقه ای را میدهد. -تعجبی ندارد که چرا اقلیم کردستان عراق از رایزنی مداوم اسرائیل "سود می برد".

هیچکس با عقل سلیم نمی تواند باور کند که کردستان بزرگی که ناسیونالیست های کرد وعده آن را می دهند، بدون خونریزی به دست آید. رژیم های خشن موجود تا آخرین قطره خون برای جلوگیری از این امر و پیشگیری از نابودی خودشان می جنگند. و در حقیقت تشکیل چنین کشوری باعث ایجاد و تشدید جنگ میان خود کرد ها هم خواهد شد.

### کونه فکری

مدتها پیش، در شرایط بسیار سختی در

کردستان ایران، من شاهد یک ستیز تلخ بین طرفداران شمال کردستان و جنوب کردستان بودم. در یک شب برفی، من که در آن هنگام به طور موقت مسئولیت رهبری سیاسی کمپی که در آن ساکن بودیم را داشتم، توسط یک رفیق که از من می خواست به پایگاه بازگردم از خواب بیدار شدم (به عنوان تنها عضو مؤنث گروه پیشمرگه، من در یک خانه روستایی خارج از پایگاه اقامت داشتم - قسمتی از تلاش های سازمان ما در جهت احترام به حساسیت های کرد ها راجع به جدایی جنسیتی).

دو گروه (هر دو پیشمرگه های کرد مارکسیست) در یک جدال تلخ درباره اینکه آیا کردستان شمالی به پایتختی مهاباد از کردستان جنوبی به پایتختی سنندج، رادیکال تر و انقلابی تر است قرار داشتند؛ و به نظر می رسید امکان دارد بر روی هم آتش بگشایند. رفیقی که آمد تا مرا از خواب بیدار کند، کاک عمر، پیرمرد خردمندی بود که می توانست ببیند که قضیه ممکن است به کجا بیانجامد. من یونیفرم را تن کردم و به پایگاه رفتم و تلاش کردم وظیفه ام را به عنوان رهبر سیاسی با ایراد سخنانی ای راجع به "تعارضات درونی"، که برگرفته از کتابچه ای که توسط گروه کوچکی که خود را اتحادیه کمونیست های مارکسیست - لنینیست فرانسه می نامیدند چاپ شده بود و نویسنده آن آلن بدیو، آن زمان بسیار کمتر شناخته شده بود، که "نظریه تضاد" را برای فهمیدن و روبرو شدن با تضادهای "خطی"، "دایره ای"، "خصمانه" و "غیر خصمانه" نگاشته شده بود، انجام دهم.

تصور کردم که به اندازه کافی حوصله رفقا را سر بردم و درست زمانی که سخنرانی را پایان دادم، تعداد اندکی احساس کردند که وارد یک مسابقه تیراندازی شبانه شدند\*\*\*. این حادثه به من نشان داد که ناسیونالیسم کوتاه فکرانه به چه شکل است و به چه راحتی ممکن است تبدیل به ناحیه گرایی شود؛ و وقتی که شما در این راه افتادید مانعی بر سر تفرقه افتادن، که فقط توسط دشمنان طبقه کارگر از آن بهره برداری می شود، نیست. به هر حال، جنگ های داخلی خاورمیانه به منافع اسرائیل و ایالات متحده در منطقه زیبانی وارد نکرده است و شکی نیست که تخریب کشور فعلی ایران نیز به نفع منافع آن ها است؛ هر کاری هم که راه را برای چنین سناریویی باز کند برای آن ها یک برد است.

حتی اگر ما یک کشور یکپارچه کردستان را تصور کنیم، چرخ اقتصاد چنین کشوری چگونه خواهد چرخید؟ همان طور که رهبران اقلیم کردستان می دانند، بدون وجود کرکوک، چنین کشوری بقا پذیر نخواهد بود، و حتی با وجود کرکوک پیش بینی آینده ای موفق، برای کشوری که متشکل از چهار تکه از کمتر توسعه یافته ترین قسمت های ...

ادامه در صفحه ۸

## راهبرد جدید ...

ادامه از صفحه ۱۸

و از دولت‌های افغانستان و آمریکا خواست که مرزها را بر گروه‌های نظامی‌ای که علیه پاکستان به اقدامات تروریستی دست می‌زنند ببندند. دولت پاکستان اعلام کرد که وزیر خارجه این کشور در ماه سپتامبر برای رایزنی به کشورهای چین، روسیه، ترکیه و ایران سفر خواهد کرد.

گروه تروریستی طالبان هم به راهبرد آمریکا واکنش نشان داد و اعلام داشت که راهبرد جدید به معنای تداوم جنگ است و طالبان همچنان به جنگ علیه آمریکا و متحدانش با سرسختی ادامه خواهد داد. مولوی هیت الله آخند زاده رهبر کنونی طالبان و جانشین ملا عمر در پیامی که چندی پیش انتشار یافت کوشید با تاکید بر اقتدار و جنگجویی طالبان و این که بخش مهمی از افغانستان زیر چتر حکومت این گروه بسر می‌برد غیر مستقیم به راهبرد ترامپ پاسخ گوید. او در پیامش حضور نیروهای خارجی را بزرگ‌ترین سد بر سر راه صلح در افغانستان قلمداد کرد و صلح با دولت افغانستان را تنها با پایان یافتن اشغال این کشور امکان‌پذیر دانست.

به‌رغم واکنش‌های منفی آغازین چین و روسیه به راهبرد جدید آمریکا، این دو کشور در نشست سران گروه بریکس که با عضویت چین، روسیه، هند، برزیل و آفریقای جنوبی ۲ هفته پیش در چین برگزار شد، موضع جدیدی پیش گرفتند. سران گروه بریکس در اطلاعیه خود از گروه‌های تروریستی مورد حمایت پاکستان به عنوان خطری که امنیت منطقه را تهدید می‌کند یاد کردند. در اطلاعیه پایانی گروه بریکس از گروه‌های طالبان، داعش، شبکه‌ی حقانی، القاعده، جنبش اسلامی ترکستان شرقی، لشکر طیبه، گروه تحریک اسلامی ازبکستان، جیش محمد، تحریک طالبان پاکستان و حزب التحریر به عنوان گروه‌های تروریستی‌ای که امنیت اقتصادی منطقه را مختل می‌کنند، یاد شد. شاید یکی از علت‌های چرخش موضع روسیه و چین آن باشد که راهبرد جدید را طرحی از سوی آمریکا برای مبارزه با تروریستها دانسته باشند و نه اقدامی در جهت منافع آمریکا برای مدیریت گروه‌های تروریست در

مرحله‌های بعدی. این چرخش می‌تواند نشانگر این هم باشد که روسیه و چین برای میان‌دراز مدت فعالیت این گروه‌های تروریستی را از جمله در پاکستان سد راه ثبات و رشد اقتصادی کشورهای منطقه و به‌ویژه پیشرفت طرح بسیار مهم و استراتژیک جاده‌ی ابریشم جدید که حکومت چین سرمایه‌گذار و نقشه پرداز اصلی آنست و روسیه و کشورهای آسیای میانه در زمره‌ی کشورهای هستند که ۲ مسیر اصلی جده ابریشم از آن‌ها عبور می‌کند، می‌دانند. افزون بر این شاید چین و روسیه رشد و تقویت این گروه‌های اسلامی را در شرایطی دیگر تهدیدی برای امنیت سیاسی مناطق مسلمان‌نشین خود ارزیابی کرده‌اند.

چنانچه چین و روسیه بر تصمیم نشست بریکس استوار بمانند که در آن صورت جمهوری اسلامی هم چاره‌ای جز همراهی با آنان در مخالفت با طالبان و پشتیبانی پاکستان از این گروه ندارد، برای پاکستان چاره‌ای جز قطع و یا کاهش جدی پشتیبانی‌ها از طالبان بر جای نمی‌ماند و این ضربه‌ای اساسی بر گروه طالبان وارد خواهد نمود.

برای کشور و ملت ایران تضعیف و نابودی گروه‌های تروریستی اسلامی در منطقه امری مثبت و ضروری است زیرا امکان بازی دوسویه‌ی جناح تندروی راست‌گرا و جنگ طلب در حکومت ایران با این گروه‌های سلفی سنی ارتجاعی را از میان برخواهد داشت و فضای جنگی و ملتهب کنونی در منطقه را تا حدودی تعدیل خواهد کرد و از خطر جنگ و تروریسم در منطقه خواهد کاست. به‌ویژه با توجه به اهمیت جاده‌ی ابریشم جدید برای اقتصاد و توسعه کشورمان در دهه‌های آینده و عبور یکی از دوشاخه‌ی اصلی این جاده از ایران استقرار امنیت در افغانستان و پاکستان به سود مردم ایران خواهد بود. پیشنهاد ترامپ به هند برای همکاری بیشتر که پیامی است استراتژیک و از اهمیت بسیاری برخوردار و کوششی است برای دور کردن هند از روسیه و به‌ویژه چین. هند به عنوان دومین کشور پر جمعیت جهان با اقتصادی مهم و رو به گسترش و بازاری بزرگ و قدرتی اتمی که بر هزینه‌های نظامی‌اش به‌صورت چشمگیری می‌افزاید، مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای قرار دارد و برخلاف سنت دیرپا و تاریخی‌اش، آرام‌آرام به جرگه‌ی تاثیر گذاران در معادلات سیاسی منطقه‌ای و جهانی روی می‌نهد. عضویت هند در سازمان همکاری شانگهای در کنار

روسیه و چین و همچنین عضویتش در سازمان بریکس که از آن در بالا یاد شد، نشانه‌هایی از ژرفش این روند هستند. جالب است که هند برای ایجاد تعادل در برابر مناسبات استراتژیک و اقتصادی چین و پاکستان، به گسترش مناسبات اقتصادی و استراتژیک با ایران روی آورده است و بندر چابهار ایران را در رقابت با بندر گوادر پاکستان برگزیده و در این زمینه قراردادهای مهمی با جمهوری اسلامی بسته است. به میدان آمدن هند به عنوان یک قدرت مهم اقتصادی، سیاسی و نظامی، معادلات نیروها در آسیای جنوب غربی و اساساً غرب آسیا و از این رهگذر مناسبات بین‌المللی را بسی پیچیده‌تر و شکننده‌تر می‌کند.

ایران به سبب موقعیت ممتاز جغرافیایی و استراتژیکش می‌تواند نقشی مهم و موثر در پیوند میان آسیا و اروپا ایفا کند، البته اگر بی‌خردی‌های سیاسی و دیپلماتیک جناح جنگ طلب، واپس‌گرا و چپاولگر حکومت اسلامی که با ژست‌های ضدآمریکایی و به‌اصطلاح انقلابی همراه است مهار گردد و راه برای داشتن روابط دیپلماتیک با همه‌ی کشورهای جهان هموار شود و مناسباتی متعادل و متوازن و البته مستقل با همه‌ی قدرت‌های بزرگ برقرار گردد. در این صورت، میهن ما در بازی بزرگ جهانی چند سویه و پیچیده کنونی و در روند رو به رشد چند قطبی شدن جهان، از جایگاهی مناسب که تامین‌گر منافع ملی ماست، برخوردار خواهد شد.

### آدرس پستی:

L.G.e.v  
Postfach 260268  
50515 Köln  
Germany

شماره حساب بانکی:

دارنده حساب بانکی: L.G.e.v

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۲۲

کد بانکی: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com